

سلطان علم: بازتاب رابطه علم‌پروری و مشروعیت حاکمان در ادبیات اندرزی ایران

دوران اسلامی تا قرن هفتم هجری^۱

زهرا اسفندیاری مهنی

دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

زهیر صیامیان گرجی^۲

استادیار گروه تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

چکیده

این مقاله در پی ارائه الگوی تبیینی فرابخشی برای توضیح رابطه حاکمان با دانشوران علوم طبیعی در ایران سده‌های نخست و میانه اسلامی است. مدعای مقاله این است که همانند علوم دینی، با در نظر گرفتن مفهوم مشروعیت که خرده نظام سیاسی را با خرده نظام‌های فرهنگی-اجتماعی جامعه اسلامی مرتبط می‌کند، می‌توان تبیینی ساختاری برای توضیح رابطه حمایتی حاکمان مسلمان و دانشوران علوم غیردینی ارائه کرد. تحلیل مضامین ادبیات اندرزی ایران دوران اسلامی تا هجوم مغولان نشان می‌دهد کسب علم، حمایت از دانشمندان، ترویج علم از فضایل اخلاقی لازم برای اهل قدرت و حکومت معرفی می‌شود. به نظر می‌رسد همبستگی حقیقت با توانایی و دانایی در جهان بینی فرهنگی و مناسبات اجتماعی اسلامی باعث شکل‌گیری فضیلت اخلاقی علم‌آموزی شد. فضیلتی که باعث تغییر جایگاه اجتماعی سیاسی دانشوران و حاکمان می‌گردید. در نتیجه در اخلاق سیاسی، حمایت از علم به عنوان فضیلت، مشروعیت قدرت حاکمان را در میان خواص و عوام جامعه ارتقا می‌داد. علوم طبیعی «نافع و شریف» و دانشوران آن نیز در پیوستگی و نگاه رقابت با علوم شرعی از این منظر مورد حمایت حاکمان مسلمان قرار می‌گرفتند.

کلیدواژه‌ها: تاریخ علم ایران دوران اسلامی، فرهنگ سیاسی، مشروعیت، اندرزنانه‌ها.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۲/۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۵/۲۵

۲. رایانامه (مسئول مکاتبات): z_siamian@sbu.ac.ir

مقدمه

مطالعه و پژوهش در تاریخ علم ایران قرون نخستین تا دوره میانه اسلامی، به مثابه یک حوزه پژوهشی، نیازمند رجوع به بنیادها و توجه به مفاهیم شاخص برای تحلیل این مسأله است. چرا که این دوره به لحاظ تاریخی نقطه عطفی در تمدن ایرانی-اسلامی است و سنت‌های فرهنگی و الگوهای حکمرانی و باورهای دینی و فکری متفاوت و علوم متنوع در یکدیگر در این دوران ترکیب شدند. فرهنگ اسلامی و ساختار حکمرانی جوامع مسلمان و نظام علمی رایج در ایران دوران اسلامی نیز در این دوران شکل یافته است. جایگاه علم در تمدن اسلامی نیز در درجه نخست فرایندی است از تلاش دین جدید برای القای مفهوم علم - با توجه به جایگاه علم آموزی در ادبیات قرآنی و حدیثی - به بدنه جامعه اسلامی. این جایگاه در درجه بعد برگرفته از تأثیر اندیشه‌ها و تفکرات بیرونی تمدن‌های پیشااسلامی یونانی و ایرانی همراه با میراث فکری و فرهنگی دیگر جوامع باستانی به دنیای اسلام بوده است. در مرحله بعد با تکاپوها و خلاقیت‌های علمی عالمان تربیت شده در دل جامعه اسلامی در بغداد و شهرهای دیگر در گسترش علم و همچنین تقلید و تحقیق در روش‌های پژوهش در علم، نگره‌های دینی به علوم طبیعی و ریاضی و نجوم و پزشکی در تمدن اسلامی پدید آمده است (جعفریان، ۱۳۹۳: ۲۰). از کارکردهای علم در جامعه اسلامی به تعبیر روزنتال این بوده است که «علم و آگاهی بخشی به مثابه ملاتی است که به هر جامعه اسلامی قوام می‌بخشد و به فرآیندی از آموزش برای تضمین بقا و گسترش آن نیاز بوده است» (روزنتال، ۱۳۸۹: ۲۵۹) برای نشان دادن جایگاه علم - به معنای اعم کلمه - در تفکر و فرهنگ اسلامی یکی از گویاترین عبارتها «الْعِلْمُ سُلْطَانٌ، مَنْ وَجَدَهُ صَالًا بِهِ، وَ مَنْ لَمْ يَجِدْهُ صَيْلًا عَلَيْهِ» است که رایج بودن این عبارت در سنت‌های نخبگان علمی مسلمان در دوره‌های مختلف، نشان دهنده نوع نگرش به جایگاه و کارکرد علم در فرهنگ و جامعه اسلامی است.

یکی از حوزه‌های مطالعاتی تاریخ علوم در تمدن اسلامی، رابطه علوم و دانشوران آن با نظام حکمرانی و حاکمان مسلمان است. هرچند در مورد روابط عالمان دینی و حاکمان

مسلمان با توجه به ابعاد شرعی و قضایی این علوم، تبیین‌های ساختاری مرتبط با نهادهای دین و دولت تا حد زیادی پذیرفته شده‌اند اما این رابطه بین حاکمان و دانشوران علوم غیرشرعی یا مسامحتاً علوم غیردینی عموماً تحت تأثیر رویکرد شرح حال نویسی منابع دوران اسلامی و مدیحه‌گرایی تذکره‌های حاکمان و عالمان، به شکل فردی و با وصف ویژگی‌های شخصیتی و اخلاقی آنان مانند علم‌دوستی تبیین شده‌است. مسأله مقاله حاضر این است که حمایت حاکمان مسلمان از دانشوران علوم غیردینی را چگونه می‌توان بر اساس الگوی فرافردی تبیین کرد. به نظر مؤلفان مقاله، توضیح این رابطه نیازمند تبیین پیچیده‌تری از تبیین‌های فردگرایانه است که در عبارت‌های کلی رایج در منابع اسلامی یا تحقیقات معاصر در تاریخ‌نگاری‌های علم مانند علم‌دوستی حاکمان، تساهل و تسامح فرهنگی یا تشویق به علم‌دوستی در منابع سنت اسلامی مطرح می‌شود و صرف در نظر گرفتن این موارد برای توضیح رابطه حاکمان و دانشوران علوم غیردینی نابسندیده بوده‌است.

به نظر می‌رسد خود این کنش‌های فردی و ارزش‌های عمومی مطرح شده نتیجه روندهای ساختاری است بنابراین تبیین‌های ساختاری و کارکردی به عنوان یک مدل منظم تبیینی می‌تواند برای توضیح جایگاه علوم و دانشوران علوم در ساخت قدرت و نظام حکمرانی اسلامی کاربردی‌تر باشد. به نظر مؤلفان مقاله حاضر، همان رابطه حاکمان مسلمان با عالمان دینی برای دریافت مشروعیت، قابل تعمیم به رابطه حمایتی حاکمان مسلمان با دانشوران علوم غیردینی نیز هست.

در حالی که بر خلاف توجه خاص تاریخ‌نگاران علم به کارکردهای علوم دینی درباره مشروعیت حکومت در مناسبات نهادی ساختارهای اجتماعی و فرهنگی جوامع مسلمان، توجه به رابطه دانشوران علوم غیردینی با حاکمان مسلمان و نسبت این رابطه با مسأله مشروعیت کمتر مورد توجه قرار گرفته‌است.

برای این هدف، در مقاله حاضر با فراتر رفتن از رویکرد درون‌علمی در تاریخ‌نگاری علم که به بررسی ایده هر علم و تحول آن می‌پردازد رویکرد برون‌علمی در تدوین تاریخ علم بکار

گرفته شد (کراگ، ۱۳۹۶: ۹-۲۸) که می‌تواند کارکردهای فراعلمی آن دانش‌ها را در رابطه‌های ساختاری با زمینه‌های اجتماعی فرهنگی سیاسی جامعه و حکومت نشان دهد. این در حالی است که در تحقیقات مدرن تاریخ‌نگاری علم با اتخاذ رویکرد درون‌علمی، علوم دینی در جامعه اسلامی بنابر موضوع و ایده آن علوم به‌طور طبیعی و بر اساس تبیینی ساختاری- با مشروعیت حکومت پیوند داده می‌شود. به خصوص که از منظر مدرن این دانش‌ها عموماً به صورت شبه علم جزئی از فرهنگ دینی محسوب می‌شوند و چون موضوع و ایده علوم طبیعی ارتباطی با مشروعیت حکومت ندارند بنابراین بر اساس الگوی‌های تبیینی ساختاری مورد توجه قرار نگرفته‌اند. این تبیین‌های مدرن در تاریخ‌نگاری علم تحت تأثیر رویکرد ایده‌گرایی به علم قرار دارد و ابعاد اجتماعی علم را ندید می‌گیرد. در همین راستا در مقاله حاضر تلاش می‌شود با نشان دادن ارتباط بین توانایی و دانایی با مقوله مشروعیت در صورت‌بندی ساختارهای فرهنگی اجتماعی سیاسی جوامع مسلمان که ارزش‌ها و کنش‌های خرده‌نظام سیاسی را با ارزش‌ها و کنش‌های خرده‌نظام فرهنگی اجتماعی پیوند می‌دهد، مدلی برای تبیین ساختاری رابطه حاکمان و دانشوران علوم غیردینی ارائه شود چرا که به نظر می‌رسد مشروعیت نه صرفاً یک مفهوم متعلق به حوزه اندیشه سیاسی بلکه به صورت عملی اخلاقی در نظام فرهنگی و مناسبات اجتماعی نیز در نظر گرفته شود.

با توجه به در نظر گرفتن مشروعیت به عنوان مفهوم پژوهش برای پاسخ به مسأله مقاله به روش تاریخی، از اندرزنامه‌ها به عنوان منابع مرتبط با مشروعیت حکومت در ایران دوران اسلامی تا هجوم مغولان برای نشان دادن وجود ساختاری سنتی در نظام فرهنگی جامعه ایران اسلامی در پاسخ به رابطه حاکمان و دانشوران استفاده شد. بر این اساس سؤال این پژوهش این است که حمایت از دانش و دانشوران در ادبیات اندرزنامه‌ای این دوران چگونه بازتاب یافته‌است و چه نوع رابطه‌ای را بین دانش‌ها و مشروعیت حکومت نشان می‌دادند؟

برای نشان دادن این رابطه ساختاری و کارکردهای مشروعیت‌ساز حمایت حاکمان مسلمان از علوم غیردینی، جایگاه ارزش‌های توانایی و دانایی در نظام معرفت‌شناختی و

اخلاقی مسلمانان که مفاهیم، کنش‌ها، نهادها و ساختارهای رایج در جامعه اسلامی این دوران را مشروعیت‌بخشی می‌کند نشان داده می‌شود. مشروعیت نیز به معنای باورمندی و رفتار مردمان به پذیرش سلسله مراتب اجتماعی و اطاعت از قدرت حاکم بر اساس همین روند شکل می‌گیرد. مشروعیت به ایده‌های نهادمند شده‌ای اطلاق می‌شود که پذیرش اطاعت از قدرت حاکم در قلمرو سیاست را با ارزش‌های اخلاقی رایج در نظام فرهنگی و مناسبات اجتماعی اعضای جامعه، هم‌راستا، موجه، معتبر و معنادار می‌سازد.

برای پیشینه پژوهش باید گفت با موضوع تاریخ علم به‌طور کلی درباره جایگاه دانشمندان و وضعیت علوم و طبقه‌بندی آن‌ها در تاریخ قرون نخستین ایران اسلامی تحقیقات قابل توجهی صورت گرفته است (Brentjes, 2021, 2023؛ کندی، ۱۳۸۵؛ نصر، ۱۳۸۵، ۱۳۹۳؛ بکار، ۱۳۸۱؛ روزنتال، ۱۳۹۲؛ معصومی همدانی، ۱۳۹۸؛ سزگین، ۱۳۷۱؛ گمینی، ۱۴۰۲؛ منتظرالقائم و خزانلی، ۱۳۹۵؛ کرامتی، ۱۳۸۰؛ متر، ۱۳۹۵؛ کرمر، ۱۳۷۵) اما در اکثر این تحقیقات خود موضوع آن دانش مورد بررسی قرار گرفته است. در نتیجه توجه خاصی به کارکردهای سیاسی و نسبت آن علوم با نظام فرهنگی و یا زمینه‌های اجتماعی که عالمان در آن قرار دارند صورت نگرفته و تبیین برون‌علمی کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

همان‌طور که ادبیات اندرزی در تحقیقات معاصر نیز بر مبنای تداوم سنت‌های باستانی ایرانی از زاویه «اخلاق سیاسی» و یا «تاریخ اندیشه سیاسی» و با توجه به زندگی اندرزنانه-نویسان و تحلیل محتوای آثار آنان واکاوی شده است. در این تحقیقات، توجه خاص به اهمیت جایگاه «مشورت» حاکمان با وزیران و دبیران و نقش‌های مرتبط با ساخت قدرت مانند امیران و سرداران و قاضیان و بازتاب آن در ادبیات اندرزی بوده است در حالی که علی‌رغم حضور فراوان واژه «حکمت» و «علم» و «عالمان» در این منابع، توضیح متمایزی درباره کارکرد و نقش دیگر اقشار اجتماعی در ساخت قدرت و فرهنگ سیاسی‌ای که در منابع اندرزی بازتاب پیدا کرده ارائه نشده است. بیشتر تحقیقات به کلمه مشورت به عنوان مفهومی سیاسی بر اساس رویکرد تاریخ فکری و تاریخ اندیشه سیاسی توجه داشته‌اند و مفهوم علم و

حکمت در این ادبیات را هم به معنای دینی آن فهم کرده‌اند. در نتیجه جایگاه اجتماعی دانشور فاضل مشورت‌دهنده به حاکم در این منابع برای نشان دادن رابطه اقشار اجتماعی با نقش‌های سیاسی در جامعه اسلامی دوران پیشامدرن مورد توجه قرار نگرفته است (روزنتال، ۱۳۸۸؛ بشیریه، ۱۳۹۷؛ بدیع، ۱۳۹۱؛ کرون، ۱۳۸۹؛ لمبتون، ۱۳۸۰؛ فیرحی، ۱۳۸۲؛ قادری، ۱۳۸۶؛ یآوری، ۱۳۹۷؛ طباطبایی، ۱۳۸۳، ۱۳۹۸؛ رستم وندی، ۱۳۸۸؛ یآوری، ۱۳۹۷؛ منوچهری، ۱۳۹۲؛ درویشی، ۱۳۹۶؛ احمدوند، ۱۳۹۵، ۱۴۰۲؛ Blaydes, 2018; Marlow 2013, 2009; Bruijn, 2021; shaked, pp.11-22). در حالی که رویکرد اجتماعی فرهنگی به تاریخ علم با پیش کشیدن رویکردهای ساختاری و زمینه‌گرایانه، امکان درک پیچیدگی تولید آثار علمی و نقش دانشوران را در صورت‌بندی‌های جامعه فراهم می‌کند (شپین، ۱۳۹۶: ۲۴؛ برک، ۱۳۹۹: ۵۴). برای شناخت بهتر روند علم در این دوره نیاز به یک تحلیل درباره زمینه‌های فرهنگی و نهادی داریم که در چارچوب آن، فعالیت علمی در اسلام قرون وسطی در جریان بوده است (هاف، ۱۳۸۴: ۹۹) زیرا «ارزش‌های فرهنگی پایه در یک جامعه و تمدن باعث تشویق و یا تأخیر پژوهش علمی می‌شود» (همان: ۱۰۱). رویکرد برون-علمی در تاریخ‌نگاری علم بر این مبنا استوار است که «علم بدین معنا اجتماعی است چون دانشمندان و مهندسان همواره اعضای از جوامع هستند، در این جوامع تربیت شده‌اند، و در آن‌ها کار می‌کنند. جوامع، معیارهایی برای جست‌وجو و ارزیابی معرفت وضع می‌کنند. روش علمی انتزاعی و منطقی مجزا از هنجارهای جامعه در حال رشد و تحول وجود ندارد» (سیسموندو، ۱۳۹۵: ۳۰-۳۱). پس باید در نظر داشت «هدف تاریخ علم به‌طور کلی مطالعه گسترده زمینه‌هایی است که در آن آثار علمی تألیف شده‌است تا با کنار هم قرار گرفتن دوگانه غالب عوامل داخلی و خارجی در روند توسعه آن‌ها مورد بررسی و تبیین قرار گیرد (Brentjes, 2024: 1).

توانایی و دانایی در جامعه اسلامی

محققان، جایگاه علوم در دوران پیشامدرن جوامع اسلامی را مرتبط با نظام‌های ارزشی الهیاتی، باورهای سیاسی، ارزش‌های فرهنگی و اخلاقی و هم‌جهت با منافع متعارض دانشوران متنوع علوم گوناگون در بستر کشاکش نیروهای اجتماعی دانسته‌اند (استیس، ۱۳۹۵؛ هاف، ۱۳۸۴؛ ابوزید، ۱۳۹۴؛ جابری، ۱۳۸۱؛ ارکون، ۱۳۹۵؛ شرفی، ۱۳۸۳). با این همه در تمدن اسلامی دوران پیشامدرن، افراد عالم و دانشمندان عمدتاً دارای جایگاه و اعتبار والایی در مناسبات اجتماعی و نهادهای جامعه بوده‌اند. عموماً اهل علم مورد توجه حاکمان و در ساخت قدرت حکومت‌های اسلامی دارای نقش و جایگاه مؤثر و در مناسبات حکومت و رعایا کارکردهای مفیدی داشتند زیرا «دانشمندان توانایی‌هایی دارند که جوامع انسانی و نظام‌های سیاسی حاکم، در رشد و تعالی به آن‌ها نیازمندند» (فیرحی، ۱۳۸۸: ۶۳). در عین حال که به لحاظ منزلتی در سلسله مراتب اجتماعی جامعه اسلامی از اقشار فرادستی محسوب می‌شدند. چنانکه بهبود جایگاه اجتماعی افراد در جامعه اسلامی به سهم آن‌ها از دانش نیز در کنار ارزش‌های دیگری چون نسب، قدرت، ثروت و حتی سودمندی برای جامعه و غیره بستگی داشته‌است (روزنتال، ۱۳۸۹: ۲۶۰).

بخش مهمی از این نقش و کارکرد نتیجه طبیعی تصور اندام‌واره از نظام سلسله‌مراتبی عالم در الهیات اسلامی بوده‌است. در این جهان‌بینی خیمه‌ای، حاکمان و عالمان از مرتبه بالای ارتباط با حقیقت برخوردار بودند که آن‌ها را از بقیه مراتب و گروه‌های جامعه متمایز می‌کرد. در این تعریف جایگاه حاکم با جایگاه حقیقت در رأس و قلب جامعه برای هدایت مدبرانه امور مردم _البته ترجیحاً به شکلی عادلانه_ همپوشان و هم‌راستا است (کرون، ۱۳۸۹). هرچند این مفاهیم در ادبیات کلامی و فلسفی این دوران مطرح می‌شوند و عموماً از زاویه تاریخ‌فکری و تاریخ‌اندیشه مطالعه می‌شوند اما بخشی از مطالعات تاریخ فلسفه اسلامی که به دلالت‌های اجتماعی این ایده‌های فلسفی توجه کرده‌اند نشان می‌دهند این تفکرات نشان‌دهنده ساختارهای فرهنگی و اجتماعی رایج جامعه اسلامی و توضیح‌دهنده و

تشریح‌کننده واقعیت‌های اجتماعی آن جامعه در ترکیب سنت‌های پیشااسلامی و پیرااسلامی با سنت‌های اسلامی است (آدامسون: ۱۳۹۸؛ والبریج، ۱۴۰۰، ۷۱-۱۰۳؛ میلی، ۱۳۷۹: ۷۳؛ دفتری، ۱۳۸۰).

عثمان بکار محقق تاریخ علوم در تمدن اسلامی این ایده را مطرح می‌کند که هم‌پوشانی قدرت و حقیقت در این نظام سلسله مراتبی دوران پیشامدرن، طبقه‌بندی علوم را به شیوه‌ای سلسله‌مراتبی تعریف کرده و دانشی که شناختی نزدیک به حقیقت متعالی خداوند را توضیح می‌دهد از مراتب بالاتر در این نظام برخوردار بوده است و با اصطلاح «دانش شریف» و «علم نافع» تعریف می‌شود (بکار، ۱۳۸۱؛ پزشکی، ۱۳۸۳).

روابط حاکمان و دانشوران و نیز رقابت بین دانشوران به عنوان کنش‌های اجتماعی و سیاسی نیز در میدان این ترمینولوژی صورت می‌گرفت بنابراین اگر در کنش‌ها و صورت-بندی‌های جامعه اسلامی توسط ذی‌نفعان یک دانش نشان داده می‌شد دانشی «شریف» و «نافع» است، دانشوران و حامیان آن دانش جای مانور وسیع‌تری در ساختارهای جامعه اسلامی به دست می‌آوردند. بدین ترتیب پیوند خوردن مفاهیم و پیامدهای عملی شرافت و نفع یک دانش با مفهوم مشروعیت در نظام معنایی فرهنگ به مثابه ارزش و در زمینه روابط اجتماعی به مثابه رفتار، کارکرد آن دانش را در میان نظام فضیلت‌های اخلاقی جامعه اسلامی معنادار می‌کرد و تضامن‌ها و دلالت‌های سیاسی اجتماعی فرهنگی و حتی اقتصادی آن دانش و دانشوران و حامیان آنرا در جامعه اسلامی دچار تغییر می‌کرد (لاپیدوس، ۱۳۹۴). بنابراین هر دانشی که می‌توانست نشان دهد از موقعیت منحصربه‌فرد و بالاتری در سلسله مراتب حقیقت برخوردار است، اخلاقاً می‌بایستی از جایگاهی برتر در فرهنگ و اجتماع و حکومت برخوردار بوده باشد و رعایت وضع آن دانش نیز فضیلتی اخلاقی محسوب می‌شد (سلطانی فر، ۱۳۸۴؛ فیرحی، ۱۳۹۸).

در این رابطه ساختاری که توسط هنجارهای اخلاقی بین نظام معنایی فرهنگ، روابط اجتماعی و ساخت قدرت سیاسی و حتی تولید منافع مادی در نظام اقتصادی پیوند برقرار

می‌شود، علوم و دانشوران کارکردهای سیاسی فراعلمی نیز دارند و از آن جمله می‌توانستند بر وجه مشروعیت حکومت، دلالت داشته باشند کما اینکه نزدیکی آن‌ها به حکومت و کسب صله و حمایت مالی از حاکم بر اساس ارزش‌های این نظام اخلاقی، ضرورتاً امری مذموم نبود و باعث ارتقای منزلت اجتماعی آن‌ها نیز می‌شد همان‌طور که برای حاکم نیز حمایت از دانشوران فضیلت اخلاقی با پیامدهای عملی در مناسبات سیاسی و نفوذ اجتماعی محسوب می‌شد. چنانکه کرمر در بحث ریشه‌های شکوفایی فرهنگی و گسترش علوم طبیعی در عصر آل‌بویه، مشروعیت بخشیدن به قدرت بدست آمده با زور را یکی از مهم‌ترین عوامل حمایت از دانشمندان و علوم می‌داند. وی در این باره می‌نویسد: «آیا همانند رنسانس اروپایی، در غیاب سایر معیارها بود که فرهنگ انسان‌گرایانه، "عالی‌ترین معیار شرافت" شد. شاید اگر نه عالی‌ترین معیار، دست‌کم در زمانی که سایر معیارها از قبیل اصل و نسب متزلزل شد، به صورت معیاری تردید ناپذیر درآمد. در روزگار ترقی سریع، هنگامی که سرهنگان به امیری می‌رسیدند و کاتبان به وزارت، اعتبار و حیثیت از هاله دانش به عاریت گرفته می‌شد. امرا و وزرای آل‌بویه در جلال برخاسته از فرهنگ در پی مشروعیت بخشیدن به قدرتی بودند که با زور به چنگ آورده بودند» (کرمر، ۱۳۷۵: ۶۳). بنابراین باید در نظر داشت رویکرد فردگرایانه در تاریخ‌نگاری علم نمی‌تواند به تنهایی روند گسترش علوم غیردینی در ایران دوران اسلامی را توضیح دهد (محبی، ۱۳۸۳: ۲۸۴) چرا که «علم به خودی خود به دست نمی‌آید و دانشمندان و عالمان نیز به تنهایی و با تکیه بر خود نمی‌توانند شکوفا شوند و به رشد برسند» (رایبسون: ۱۳۹۷: ۲۱۷).

جدای از این موضوع «در اغلب جوامع، طبقه دانشوران به نظام سیاسی و اقتصادی وابسته است که درآمد مازاد تولیدشده از سوی آن‌ها نقطه اتکا دانشوران است. این اتکا معمولاً به صورت حقوق ماهانه و مقرری‌ها و مواجب اعطایی حکومت (دربارها و دیوان‌ها) یا نهادهای خصوصی جلوه می‌کند. اگر دانشوران مستقیم یا غیر مستقیم وابسته به حکومت‌ها بودند، به این دلیل بود که حکومت‌ها بر آن بودند که به آن‌ها سود برسانند. به علاوه، داشتن

یک قدرت نظامی توانمند و یک نظام اداری منطقی کارآمد برای حکومتی نافذ و نامحدود نیازمند تبدیل قدرت زور به حقی مشروع برای حکم راندن بود. این کار در عمل به معنای به کارگیری برنامه‌ای ایدئولوژیک و فرهنگی طراحی شده برای درباریان و حکومت و دسته‌ای از نخبگان اغلب زمین‌دار و بازرگان بود که به هر دلیل بیرون تشکیلات حکومتی بودند. این برنامه به طور طبیعی در هر شرایطی نسبت به شرایط دیگر تغییر می‌کرد، اما در واقع همه حاکمان، مدعی یک حق قیمومیت الهی مستقیم یا با واسطه بودند و خود را حافظان حکم خدا و سرکوب‌کننده کافران و یاغیان، آبادکنندگان شهرها و حامیان علم و فرهنگ متعالی و در یک کلام متولی زندگی خوب در این جهان و حتی گاه تضمین‌کننده سعادت اخروی می‌شمردند و نخبگان غیر حکومتی هم باید حمایت خود را از آن‌ها دریغ نمی‌کردند» (رایبسنون، ۲۱۷: ۱۳۹۷).

در همین راستا باید در نظر گرفت در حمایت از علوم غیردینی «گاهی اوقات، انگیزه‌های عملی غالب می‌شدند. سلامت و بهداشت عمومی یا نیاز به اطلاعات علمی عامل‌های انگیزه بخش بودند... البته جاه‌طلبی برای بالا بردن اعتبار سلسله‌ها و حکومت‌ها نیز در میان بود... اما برای اینکه بتوان کمک‌های اعضای مهم و ماهر جامعه را جلب کنند و همین‌طور ایده‌ها یا جنبش‌های دینی خاصی را تشویق کنند» (Malagaris, 2020: 113-115). هرچند «این نیروهای اجتماعی سیاسی از طریق خود دانشمند عمل می‌کنند» (Hankins, 1979: 14). بدین ترتیب می‌توان گفت اینکه در سازمان حکمرانی و نظام دیوانی در ساخت قدرت در دوران اسلامی، عالمان و دانشمندان و ادیبان و هنروران بسیاری در مجالس و محافل دربار و دیوان و دستگاه حکومت در جوار خلیفه و امیر و والی و وزیران و دبیران حضور دارند و آثارشان را به آن‌ها تقدیم کرده‌اند و یا اینکه گاه نقش‌های سیاسی و دیوانی را ایفا می‌کنند، بر مبنای ارزشی است که در نظام فرهنگی و مناسبات ساختار اجتماعی نهادینه شده بود. در هنجارهای فرهنگ سیاسی برآمده از این ساختارهای فرهنگی اجتماعی، مشروعیت حکومت هم بسته با فضیلت اخلاقی دانش‌ورزی تعریف می‌شد و حکمرانی ایده‌آل را به هنر و مهارت

کاربرد تدابیر عقلاانه و عالمانه توسط حاکم و مشورت با اهل دانش و فضل مقید می‌ساخت. بدین ترتیب با هم‌راستای دانایی و توانایی در جهان‌بینی اسلامی و ساختارهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی جامعه اسلامی، فضای نظری و نهادی برای برقراری رابطه عملی بین حاکمان و دانشوران در ساخت قدرت نظام حکمرانی دوران اسلامی فراهم می‌شد. کما اینکه در توضیح جامعه آرمانی توسط فارابی نیز حساب‌برسان، مهندسان و طبیبان و منجمان در طبقه سوم اجزای پنج‌گانه مدینه فاضله حضور دارند و نشان‌دهنده رویکرد ساختاری و کارکردی به نقش دانشوران علوم غیردینی حتی در مدینه فاضله اسلامی است (فارابی، ۱۳۷۱: ۴۳).

ابن خلدون نیز که به عنوان اندیشمندی واقع‌گرا شناخته می‌شود به رابطه حمایتی حاکمان از علومی که «فنون، صنایع و هنر» می‌نامد و نقش آن با عمران و حضارت و تداوم عمر حکومت و مشروعیت آن و نیاز شهرها به صنایع و فنون و هنرها و دانشوران آن‌ها توجه داشته‌است (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۱۷۴/۲). در ایده چرخه عدالت نیز که توسط اندیشمندان مسلمان این دوران مطرح می‌شود حاکم فاضل به عنوان مظهر عدل در اندیشه اسلامی ضمن حمایت از دانش و صاحبان دانش، شرایط و لوازم گسترش علم و دانش را در جامعه فراهم می‌آورد تا عمران گسترش یابد و در نتیجه عدالت برای رعیت برقرار گردد (مسعودی، ۱۳۶۵: ۴۱). در این سلسله مراتب اخلاقی، پادشاه آرمانی باید خرد و حمایت از خردمندان یا فضلا را ملکه ذهن خود قرار دهد (طوسی، ۱۳۴۴: ۷۳، ۱۶۴).

بازتاب این فضای هم‌راستایی دانایی و توانایی به عنوان فضیلتی اخلاقی برای حکمرانی اسلامی در فرهنگ سیاسی دوران اسلامی در گونه اندرزنامه‌های اخلاق‌سیاسی یا نصیحه-الملوک‌ها ترویج می‌شد. بنابراین شناخت جایگاه اندرز کسب علم برای فضیلت حاکم در ادبیات اندرزنامه‌ای این دوران برای فهم عمیق تر نسبت علم و مشروعیت حکومت در دوران اسلامی مهم است.

همین طور باید در نظر گرفت که حاکمان مسلمان در قرون نخستین اسلامی از تبارهای قومی متفاوت ایرانی و غیرایرانی که یا از خاندان‌ها بانفوذ اجتماعی هستند یا عموماً با قدرت

نظامی بر اریکه قدرت به عنوان حکمران تکیه کرده‌اند، علی‌رغم داشتن اقتدار سیاسی و مشروعیت مذهبی و نفوذ اجتماعی همچنان در عمل و نظر، سیاست کلان علم‌دوستی و حمایت از دانشوران گوناگون علوم طبیعی را به شکل‌های مختلف در دربار و دستگاه حکومت خویش پیگیری و اجرایی می‌کردند. این رابطه می‌تواند اهمیت کارکرد حمایتی علوم غیردینی را نیز از مشروعیت حاکمان را در فرهنگ سیاسی این دوران نشان دهد.

هرچند تحت تأثیر وجه فردگرایانه و ایده‌گرایانه بوطیقای ادبی پیشامدرن، نمونه‌های فراوانی در سرگذشت نامه‌ها و مدیحه‌نویسی‌های حاکمان این دوران درباره انواع توجهات آنان به دانشوران علوم طبیعی ذیل عبارتهایی مانند «علم‌دوستی» یا «علم‌پروری» آورده شده‌است اما همان‌طور که نشان داد شد نباید صرفاً این تمایل را به اراده فردی کنشگران تقلیل داد. به خصوص این که در ادبیات کلاسیک ایرانی اسلامی، عدم انجام چنین حمایتی از طرف حاکم مذمت می‌شود، نشان‌دهنده سنت فرهنگی و حضور ساختاری اجتماعی درباره این رابطه است که صرفاً به صورت فردی قابل تبیین نیست.

همه این موارد گویای این است که به قول ابن ندیم «فزونی اهل علم، به‌مثابه تفاخر و تبلیغ خلفا بود» (ابن ندیم، ۱۴۲۲: ۴۴۵) و این اقدامات حاکمان مسلمان در حمایت از دانش و دانشوران همان‌طور که دیمتری گوتاس بیان می‌کند یک رویکرد ایدئولوژیکی و در جهت الزامات سیاسی و کسب مشروعیت در درون ارزش‌ها و باورهای فرهنگی جامعه نوین اسلامی بود (گوتاس، ۱۳۸۱: ۴۰-۷۵). این وجه ایدئولوژیکی به خوبی در اندرزنامه‌های دوران اسلامی بازتاب یافته‌است به خصوص که هر کدام از این متون، دارای مضامینی مبنی بر حمایت، تشویق، احترام، مشاورت با دانشمندان، ضرورت و لزوم ارج نهادن به علم و دانش هستند و منظری اجتماعی را در این رابطه نشان می‌دهد.

دوفوشه کور همین مسأله را در رابطه بین «مرد، پادشاه، عقل» در اندیشه اخلاقی اندرزنامه‌های ایرانی اسلامی شناسایی می‌کند و می‌آورد «فراخوانی اندرزاها به اندیشه و اندیشیدن، ملهم از دیدگاه‌های فلسفه اسلامی در مورد عقل است. اخلاق همواره به حیطة

عقل تعلق داشته است و عقل تا هنگامی که با عمل مربوط است، فضیلتی اخلاقی است. عقل کل، حاکم بر نظم هماهنگ جهان است و حکیم کسی است که با عقل اول مأنوس است» (دوفوشه کور، ۱۳۷۷: ۱۵). به طور کلی در ادبیات اندرنامه‌های ایرانی در دوران اسلامی، پادشاه با اینکه در بالاترین سلسله مراتب اجتماعی و سیاسی قرار دارد، در برابر قدرت غیررسمی مشاور خردمند خود قرار می‌گیرد (دوفوشه کور، ۱۳۷۷: ۱۱). پس به پشتوانه ستایش خرد و دانش در فرهنگ و جامعه ایرانی، می‌توان ادعا کرد حاکمان به عنوان سایه خداوند بر روی زمین در سلسله مراتب هستی نقشی هم‌پایه و موازی با عالمان و دانشمندان به عنوان کاشفان و شارحان حقیقت و صاحبان حکمت بر عهده دارند بنابراین اگر خود عالم نیستند مکلف به حمایت از دانشوران و کسب دانش هستند تا فضیلت حکمرانی را دارا شوند.

ضرورت علم برای فرمانروا در سنت ایرانی - اسلامی

در ادبیات اندرنامه‌ای ضرورت رابطه علم برای فرمانروا در قرون میانه اسلامی به شکل‌های گوناگون مطرح شده است. به طور نمونه در نخستین این اندرزها که وصیت طاهر است توصیه شده: «از مردم مجرب، خردمند و صاحب رأی و حکمت پیشه پند گیر»^۳ (طبری، ۵۶۹۸/۱۳). و در جای دیگر می‌گوید: «با دانشوران مجالست و مشورت و آمیزش بسیار کن»^۴ (همان: ۵۷۰۴/۱۳). در همین راستا در کتاب مرزبان نامه می‌آید «... ای ملک آن نعمت که من دارم علمست و حکمت که تا خلق را بهره تعلیم بیشتر گیرد و در خزانه حافظه من بهیچ امینی و حفیظی نیاز ندارد و دست هیچ متغلبی جبار و جابری قهار بدو نرسد و بوقت گذاشتن از این منزل انقطاع و جدائی صورت نیندد و ثمره انتفاع آنجا زیادت دهد، مَلِک گفت این بهتر» (ابن رستم، بی تا: ۷۰-۷۲). پس از آن در اندرزهای قابوس بن وشمگیر زیاری در در قابوس نامه، خطاب به فرزندش با معرفی برخی از علوم چون پزشکی، منجمی، مهندسی،

۳. وَاخْذُ عَنِ أَهْلِ التِّجَارَةِ وَذَوِي الْعُقُلِ وَالرَّأْيِ وَالْحِكْمَةِ (طبری، ۱۹۶۷، ۵۸۶/۸).

۴. وَاكْثِرْ مَجَالِسَتِ الْعُلَمَاءِ مُشَاوَرَتِهِمْ وَمَخَالَطَتِهِمْ (همان: ۵۹۰/۸).

مسّاحی، شاعری، خنیاگری و بیطاری و بنائی و کاریزکنی درباره اینکه برخی تعلق به یک پیشه دارند و یا برخی از پیشه‌ها تعلق به علم دارند می‌گوید «هر یکی را سامانیست که اگر تو رسم و سامان این ندانی اگر چه استاد کسی باشی در آن باب چون اسیری باشی» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۱۵۷-۱۵۸). بر این اساس از دیدگاه وی برخی از پیشه‌ها و مشاغل به علوم وابسته هستند و فراگرفتن آن‌ها و عمل به آن‌ها نوعی انجام وظیفه است و حمایت و توسعه آن‌ها در حیطه وظایف حاکمیت و از بایسته‌های حکمرانی و شایستگی‌های حاکم است. خواجه نظام الملک نیز در سیرالملوک به پادشاه توصیه می‌کند اگر می‌خواهد خوب حکومت کند باید پیاموزد که بر حسب خرد رفتار کند و علم و دانش را دوست بدارد (نظام الملک طوسی، ۱۳۳۴: ۱۰۸). در همین دوران محمد غزالی در نصیحه الملوک نیز می‌آورد «هر که را علم نیست او را عزّ دو جهان نیست» (غزالی طوسی، ۱۳۱۷: ۱۲۲) و «اما پنج چیز را باید جهد یابد اول علم» (همان: ۱۲۴). وی همچنین در لزوم رعایت احترام استاد می‌آورد «اسکندر را پرسیدند که چراست که استاد خویش را عزیزتر از پدر خود می‌داری گفت از بهر آنکه پدر من سبب زندگانی فانی من است و استاد من سبب زندگانی باقی منست» (همان: ۱۲۵). غزالی همچنین در کیمیای سعادت، در بخشی تحت عنوان «در طلب علم کردن» به نقل از حضرت رسول (ص) علم را فریضه‌ای می‌داند که بر همه مسلمانان واجب است (غزالی، ۱۳۵۴: ۱۳۱)، وی همچنین معتقد است هیچ کاری «فاضل‌تر و گواراتر از علم نخواهد بود» و علم «سبب جایگاه و عزت او در دنیا و سعادت اخروی می‌گردد» (همان: ۱۳۵). هرچند با جهت‌گیری غزالی نسبت به علوم این توصیه وی معطوف به ترجیح علوم دینی است و علوم طبیعی در حد ضروریات را مدنظر قرار می‌دهد با این همه نیاز حاکم به علم آموزی و حمایت از عالمان را ضروری می‌داند. همچنین منابع متقدم اسلامی در ضمن آوردن وصایا و نامه‌های حاکمان مسلمان این دوران، به ضرورت هم‌نشینی با علما و دانشمندان و حمایت از آن‌ها توصیه کرده‌اند. از جمله طبری درباره سیره منصور خلیفه عباسی گزارش می‌دهد که وی

پیروی از علم گذشتگان و عمل به آن^۵ را در وصیتش به فرزندش مهدی توصیه می‌کند (طبری، ۱۳۷۵: ۵۰۴۶/۱۱-۵۰۴۸). همچنین در این باره در الکامل فی التاریخ ابن اثیر تکمله دیگری از وصیت منصور به مهدی است که می‌آید «ای اباعبدالله (کنیه مهدی) در هیچ مجلسی منشین مگر دانشمندان با تو نشسته باشند که با تو سخن بگویند» (ابن اثیر، ۲۸۲/۱۵). اینها نشان می‌دهد حمایت از دانشوران و فضلا و هم نشینی حاکم با آنان از اندرزهای منابع اسلامی است.

علم به‌مثابه فرمانروا: انوشیروان الگوی پادشاهی و علم‌پروری دوران اسلامی

از منظر منابع تاریخی دوران اسلامی و به‌طور خاص‌تر اندرزنامه‌های دوران اسلامی آنگاه که به شرح حال پادشاهان و حاکمان و سجایا و فضایل آنان می‌پردازند، روند رشد و شکوفایی علم از دوران باستانی تا دوران اسلامی در پیوند تنگاتنگ با فرهیختگی و علاقمند بودن به دانش و ادب حاکمان و فرمانروایان قرار داشته‌است. همانقدر که به اهمیت علم در ادبیات حدیثی منتسب به پیامبر اسلام و تفاسیر قرآن و سیره صحابه و تابعین توجه شده‌است، در این میان انوشیروان نیز به عنوان نمادی از حاکم آرمانی حامی دانش‌ها معرفی می‌شود که جایگاه منحصر به فردی در ادبیات اندرزی این دوران دارد. شیوه و روش حکومت‌داری پادشاهان ایران باستان به خصوص خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹م) که منابع متأخر او را به دانش‌پروری و دادگری می‌ستایند، توسط خلفای عباسی و حاکمان ایران اسلامی مورد توجه و تقلید قرار می‌گرفت. در ادبیات اندرزنامه‌ای در هنگام توصیه به حمایت فرمانروا از دانشوران و علم، برای نمونه حکایت‌هایی از سیره پادشاهان قدیم آورده می‌شد که فراوانی حضور داستان‌های مطرح شده درباره انوشیروان و دانای حکیمی مانند بزرگمهر نشان از این مسأله دارد. معرفی انوشیروان به عنوان چهره شاخص طرفدار علم و دانش در منابع اسلامی، نشان ارزش‌های دانشورانه تجسم یافته در کالبد نمادین پادشاهی آرمانی در فرهنگ اسلامی ایرانی و الگویی

۵. انظر الی هذه السقط به، فإنّ فيه علم أبانک (ابن اثیر، ۱۸/۶).

برای امرای مسلمانان از اقوام مختلف در ایران دوران اسلامی بوده است.

در مقدمه کلیده و دمنه آمده است که «انوشروان کسری بن قباد، از شعاع عقل و نور عدل حظی وافر ارزانی داشت... تا همت به تحصیل علم و تتبع اصول و فروع آن مصروف گردانید و در انواع آن به منزلتی رسید که هیچ پادشاه پس از وی آن مقام را در نتوانست یافت»^۶ (ابن مقفع، ۱۴۲۳: ۵۴). در همین مقدمه نیز از قول برزویه درباره انوشیروان گفته می‌شود «انوشیروان سعادت محبت علم و علما را داشته است» (منشی، ۱۳۸۶: ۹۳).

این ترادف عقل و نور و عدل و علم و منزلت و مقام در عبارت بالا نشان‌دهنده ایده پایه حکایت‌های فضیلت‌های علم برای حاکم جامع و عادل در سنت ایرانی اسلامی است چرا که قدرت با شهوت و بی‌پروایی همراه بود و عقل و علم با احتیاط و تدبیر، بنابراین ملکه علم فضیلتی اخلاقی برای حاکم و نعمتی برای رعایا محسوب می‌شد.

بسیاری از نویسندگان دوره متقدم اسلامی نیز از فرهیختگی و علم‌پروری انوشیروان یاد کرده‌اند. دینوری در اخبار الطوال درباره او می‌نویسد «میان پادشاهان ایران هیچکس از انوشروان بیشتر در طلب علم کوشا نبود و خود جامع فنون ادب و حکمت بود، ادیبان و حکیمان را به خود نزدیک می‌ساخت و قدر و منزلت ایشان را می‌شناخت. بزرگ‌ترین دانشمندان روزگار او بزرگمهر پسر بختکان بود که از حکیمان و خردمندان نامی ایران است و انوشروان او را بر عموم وزیران و علمای روزگار خود برتری می‌داد»^۷ (دینوری، ۱۳۶۴: ۱۰۰). مسعودی نیز در مروج الذهب می‌آورد یک روز انوشیروان ضمن نشست با حکیمان از آن‌ها خواست «مرا به حکمتی رهبری کنید که هم برای من و هم برای رعیت سودمند باشد»

۶. وَ قَدْ رَزَقَ اللَّهُ الْمَلِكَ السَّعِيدَ اَنُوشِروَانَ مِنَ الْعَقْلِ اَفْضَلَهُ، وَ مِنَ الْعِلْمِ اجْزَلَهُ؛ وَ مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِالْأُمُورِ اصْوَبَهَا، وَ مِنَ الْاَفْعَالِ اسْدَهَا، وَ مِنَ الْبَحْثِ عَنِ الْاَصُولِ وَ الْفُرُوعِ اَنْفَعَهُ؛ وَ بَلِغَهُ مِنْ فُنُونِ اِخْتِلَافِ الْعِلْمِ، وَ بَلِغَهُ مِنْزِلَةَ الْفَلَسَفَةِ، مَا لَمْ يَبْلِغْهُ مَلِكٌ قَطُّ مِنَ الْمُلُوكِ قَبْلَهُ (ابن مقفع، ۱۴۲۳: ۵۴).

۷. وَلَمْ يَكُنْ فِي مَلُوكِ الْعَجَمِ مَلِكٌ كَانُ اجْمَعَ لِفُنُونِ الْاَدَبِ وَ الْحِكْمِ، وَ لَا اَطْلَبَ لِلْعِلْمِ مِنْهُ، وَ كَانُ يَقَرَّبُ اَهْلَ الْاَدَابِ وَ الْحِكْمَةِ، وَ يَعْرِفُ لَهُمْ فَضْلَهُمْ، وَ كَانُ اكْبَرَ عِلْمَاءِ عَصْرِه بُرْجَمَهْرَ بَنِ الْبَخْتِكَانَ، وَ كَانُ مِنْ حِكْمَاءِ الْعَجَمِ وَ عَقْلَانِهِمْ، وَ كَانُ كَسْرِي يُفَضِّلُهُ عَلَيَّ وَ زَرَانَهُ وَ عِلْمَاءَ دَهْرِهِ (دینوری، بی‌تا: ۷۰).

(مسعودی، ۲۵۳۶: ۲۶۲/۱) وقتی نوبت به بزرگمهر رسید از جمله حکمت‌هایی که به وی بیان نمود «مشورت با علما در حادثات و احترام به علما» بود (همان: ۲۶۳). ابن ندیم نیز در الفهرست می‌آورد «کسری انوشیروان برای علاقه و محبتی که به علم و دانش داشت» به جمع و تألیف کتاب‌های بسیاری دست زد و به آن‌ها عمل می‌کرد (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۴۳۷). ابن مسکویه نیز درباره اهمیت دادن به علم و دانش از قول خسرو انوشیروان می‌آورد «اعتراف به شناخت حق و علم از بزرگ‌ترین زینت‌های پادشاهان است و یکی از بزرگ‌ترین آسیب‌هایی که پادشاهان را تهدید می‌کند، عدم یادگیری است»^۸ (ابن مسکویه، ۱۳۶۶: ۱۱۰/۱). ابن بلخی در این باره می‌نویسد «چون پادشاهی بر خسرو انوشیروان عادل قرار گرفت، هرکجا کتابی در مورد حکمت‌ها و سیاست می‌یافت می‌خواند (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۸۸). یاقوت حموی نیز انوشیروان را محتاط‌ترین، عاقل‌ترین و ادیب‌ترین پادشاه ایران معرفی کرده است^۹ (یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۷۴/۵). شاهنامه فردوسی هم در گزارش پادشاهی خسرو انوشیروان، آکنده از اشاره‌هایی به خردمندی و خرد پروری و دانش دوستی این پادشاه است.

دل شاه کسری پر از داد بود به دانش دل و مغزش آباد بود

بدرگاه بر موبدان داشتی ز هر دانشی بخردان داشتی (فردوسی، ۱۳۶۵: ۴۱۴).

به هر روی در اندرزنامه‌های فارسی منتسب به شخص انوشیروان، یکی از مهم‌ترین مضامین سفارش شده توسط او که دارای بیشترین فراوانی‌ها نیز هست توصیه به خردورزی و دانایی و لزوم حمایت از دانش و دانشمندان است (محمدی ملایری، ۱۳۷۴، ۱۳۸۰).

حضور این مفاهیم در اندرزنامه‌های دوران اسلامی را نیز می‌توان در چارچوب تداوم ساختارهای فرهنگی از طریق اقتباس و ترجمه میان فرهنگی و ترویج داستان‌های ادبی بین میراث باستانی در دوران اسلامی جست‌وجو کرد. براساس اندرزنامه‌های ادبیات پهلوی رایج

۸. فان الاقرار بمعرفة الحق و العلم من اعظم ماتزینت به الملوک و من اعظم المضرة علی ملوک الانفة من التعلّم (ابن مسکویه، ۱۳۶۶: ۱۱۰).

۹. أما انوشیروان بن قباد وکان أجَلّ ملوک فارس حزما و رأیا و عقلا و أدبا.

در دوران اسلامی که تباری باستانی داشتند، دانش اندوزی و کسب علم یکی از ارکان خردورزی به شمار می‌آید که خود این نیز از ارکان فضائل اخلاقی است که در جهان‌بینی ایرانی اندیشه‌ای رایج بود (صیامیان و دیگران، ۱۳۹۶). دانش و خردورزی در ادبیات اندرنامه‌ای تحت تأثیر چنین اقتباس‌هایی از سنت‌های رایج دوران اسلامی در ادبیات عرب نیز جایگاه مهمی دارد. در این متون هم بر اینکه خود فرد باید براساس خرد و دانایی عمل کند و هم اینکه با افراد خردورز و عالم هم‌نشینی و مشورت داشته باشد تأکید می‌شود.

این پیوستگی فرهنگی را می‌توان در ادبیات اندرنامه‌ای دوران اسلامی در متونی که گسترش و ماندگاری دیرپایی در جغرافیای فرهنگی جهان اسلام و ایران داشتند مشاهده کرد. همان‌طور که تنوع قومیتی جامعه اسلامی در قرون میانه فضایی برای ترجمه میان فرهنگی نیز فراهم کرد و بدین ترتیب درباره فضیلت عقل و خرد و علم برای حکومت از میراث هر مسی تا میراث هندی به واسطه ترجمه به سنت‌های اسلامی راه یافت. تا بدانجا که تداوم این حکایت‌های تاریخی در منابع دوران اسلامی را تاریخ مجازی حقیقت‌گنوسی حکمت خالده دانسته‌اند به همین دلیل حکمت به عنوان فضیلتی اخلاقی برای رئیس اول و حاکم شناخته می‌شد و از آنجا که تصور می‌شد علوم حکمی/طبیعی امکان تصرف در حقیقت عالم را داشتند توسط حاکمان نیز ارج نهاده می‌شدند (کرون: ۱۳۸۹؛ یآوری: ۱۲۹۷؛ دوفوشه کور: ۱۳۷۷؛ روزنتال: ۱۳۹۲؛ شاکد: ۱۳۸۸).

عالم به مثابه وزیر در کلیله و دمنه به عنوان الگوی متقدم اندرنامه‌های جهان‌وطنی در سنت اسلامی

یکی از منابع مهم اندرنامه‌ای که به واسطه ترجمه در فرایند تعاملات میان فرهنگی به جهان اسلامی ایرانی راه یافت کلیله و دمنه است. این اثر بر حسب روایات اسلامی شده میراث ایرانی دوره ساسانی، برزویه پزشک دربار ساسانی به دستور انوشیروان که در پی آموختن حکمت کشورداری بود آن را از میراث هندیان ترجمه، تدوین و تألیف کرده‌است تا سرانجام

توسط ابن مقفع از پهلوی به عربی در دوره منصور عباسی ترجمه شد و در دوره بهرام شاه غزنوی توسط نصرالله منشی به فارسی دری بازگردانده شد. در مورد منشأ این کتاب داستان‌هایی متفاوت گفته شده است.^{۱۰} منشأ کتاب هرچه باشد و مؤلف آن هرکه باشد مهم این است که برزویه در قالب پزشک_ که از علوم غیردینی است_ و مشاور سیاسی ترسیم می‌شود و از دانش فرمان‌روایی در حکم رازی سخن می‌رود که به دارویی اسرار آمیز یا دانشی سر بسته می‌ماند (Abbes, 2008: 3). انتخاب برزویه نیز به سبب خردورزی‌اش و اشتیاق بیش از حد وی به کسب علم و دانش بوده است (یاوری، ۱۳۹۷: ۶۹). شیوه‌ای که برزویه در ارائه حکمت‌ها پیش می‌گیرد جنبه عملی دارد نه آرمانی و همراه است با تأکید ضمنی بر خرد و تفکر منطقی. راهی برای نفوذ در پادشاه و درباریان تا ناپایداری قدرت دنیوی را دریابند و بدانند که این امر ناگزیر را باید با کمال فروتنی و انسانیت بپذیرند. قهرمان اصلی بقیه داستان خرد است و حکایات پی در پی نشان می‌دهند که محور حکومت پایدار و اساس زندگی خوب ذکاوت سیاسی ناشی از علم و خرد است (همان: ۷۱). به نظر این همان است که حکمت نامیده می‌شود.

از عمده‌ترین گرایش‌های فرهنگی مندرج در کلیله و دمنه، گرایش رجال فرهنگی آن به ویژه برزویه و شخص خسرو انوشیروان به علم و دانش و تأکیدشان بر دانایی، گرایش به کسب حکمت و دانش و ضرورت علم‌آموزی و افزایش سطح معلومات می‌باشد. این اثر از نخستین و مهم‌ترین آثار اندرنامه‌ای و به تعبیر مجتبی مینوی «مجموعه‌های دانش و حکمت است که مردمان خردمند قدیم گرد آوردند و به هرگونه زبان نوشتند و از برای فرزندان خویش به میراث گذاشتند و در اعصار و قرون متمادی گرامی می‌داشتند، می‌خواندند و از آن حکمت عملی و آداب زندگی و زبان می‌آموختند.» (منشی، ۱۳۹۱: ز). در کلیله و دمنه خرد/ عقل ستون اصلی

۱۰. برای اطلاع در این باره رجوع شود به کلیله و دمنه نصر الله منشی، ۲۷-۳۷؛ باب برزویه طبیب، ۴۳-۵۶؛ محمد بن عبدالله البخاری (۱۳۶۹)، داستان‌های بیدپای (ترجمه کلیله و دمنه)، ۴۰-۴۲؛ صادق سجادی، ۱۳۹۹: مدخل برزویه، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

فرمانروایی است، چون تنها خرد/عقل است که می‌تواند شاه را از تنگناهای هولناک برهاند، منافع متضاد را پیش ببرد و بقای حکومت او را تضمین کند و آن‌جا که دین در می‌ماند خرد/عقل پیروز می‌شود (یاوری، ۱۳۹۷: ۶۲). این اثر از نخستین منابعی است در سنت و فرهنگ اسلامی که در مضامین حکایاتش حمایت از دانشوران و عالمان را باعث افزایش اعتبار و مشروعیت حاکمان نشان می‌دهد و چنین رفتاری را نشان از خرد و حکمت شاه می‌داند.

علم‌پروری در وصایای حاکمان قرون نخستین اسلامی

همان‌طور که ذکر آن رفت بخشی از اندیشه سیاسی ایران در عصر اسلامی در گونه سیاست-نامه‌نویسی یا اندرزنامه‌نویسی خود را نشان داد و به بالندگی رسید. کرون در این باره می‌گوید تأثیر فرهنگ ایرانی در این حوزه نیرومندتر بود و نوع ادبی نصیحه‌الملوک بسیار زود تحت سیطره سنت ایرانی قرار گرفت. در قرون نخستین، پرداختن به مسائل مربوط به حکومت و سیاست با سنت و فرهنگ ایران گره خورده بود (کرون، ۱۳۸۹: ۲۵۹). بخشی از فرم بیان این سنت اندرزی در دوران اسلامی، فرم وصایانویسی است که محتوای آن راهنمای نظری و عملی درباره اصول سیاست و تدبیر ملک است که پدر و پسر گوینده و مخاطب آن هستند اما محتوای آن درباره فضیلت‌ها و بایسته‌های حکمرانی است. خلفا، حاکمان، امرا و وزیران از سازندگان این وصایا هستند. این پند و اندرزها برگرفته از تفکر و نوع عملکرد حاکمان در دوران حیات خود و در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و علمی بوده‌است. آنچه که باعث اهمیت این نوع ادبیات در کنار فرم و محتوای وصایاست، کارکرد و تأثیری است که بر اسلاف و جانشینان حاکمان در حوزه حکمرانی داشته‌است. بخشی از مضامین این نوع متون به‌ویژه در حوزه خردورزی و لزوم اهمیت حمایت حاکمان از دانشمندان قابل توجه است و نشان از تداوم سنتی فرهنگی دارد که در منابع تاریخی، ادبی و اندرزنامه‌ای و ... آمده‌است و وجه تعلیمی در حوزه حکمرانی دارند (درویشی، ۱۳۹۶).

علم‌پروری و حمایت از عالمان در وصایای منصور عباسی و طاهر ذوالیمینین ایرانی همان‌طور که پیش از این گفته شد در تفکر اسلامی، علم و دانش همواره یکی از مؤلفه‌های رهبری و هدایت جامعه است به همین سبب خلفا و حاکمان مسلمان از علم‌آموزی و علم-پروری به‌مثابه یکی از سرچشمه‌های قدرت حمایت کرده‌اند. در پندها و وصیت‌نامه خلفا، حاکمان و فرمانروایان بیان ضرورت مشورت با دانشمندان، حکیمان، فضلا و عقلا دو مورد برای نمونه آورده می‌شود هرچند در حیات سیاسی جامعه ایران قرون متقدم و میانه اسلامی تحت تأثیر و نفوذ فرهنگ و سنت ایرانی مشورت و هم‌نشینی با دانشمندان، حکیمان، فضلا تأکید بسیاری شده‌است و همان‌طور که در ادامه خواهد آمد بارها حاکمان و فرمانروایان را برای اداره بهتر جامعه، بر لزوم این امر سفارش و تشویق نموده‌اند. یکی از نخستین حاکمان مسلمان که به این امر اهتمام ویژه‌ای داشت و وصایایی را در این باره خطاب به فرزند خود باقی گذاشت منصور عباسی بود. منصور عباسی به فرزند خود مهدی وصیت کرد: «این جعبه را بنگر و آنرا محفوظ بدار که علم پدران تو، آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز رستاخیز در آنست» (ابن اثیر، ۱۸/۶).

امیران طاهری نیز وصایا و پند و اندرزهایی مبنی بر حمایت، ارتباط و هم‌نشینی با دانشمندان داشته‌اند. یکی از معروف‌ترین این وصایا به طاهر بن حسین مؤسس سلسله طاهریان تعلق دارد که در منابع قرون متقدم اسلامی مورد اشاره قرار گرفته‌است^{۱۱} و با توجه به بیان نامه گونه آن درباره اصول حکمرانی، به‌مثابه الگویی برای فرم و محتوای دیگر وصایای حاکمان قرار گرفته‌است. همان‌طور که در سنت باستانی ایران نیز چنین فرم نامه گونه وصایا یا نامه‌های پایان عمر در کنار خطبه‌های آغاز حکومت نیز در داستان‌های پادشاهان ساسانی از جمله اردشیر، انوشیروان و خسرو پرویز نیز دیده می‌شود (دو فوشه کور، ۱۳۷۷: ۶۵، ۱۱۹).

طاهر در نامه خود به فرزندش عبدالله می‌نویسد «از مردم مجرب، خردمند و صاحب

۱۱. برای اطلاع از نامه طاهر به فرزندش رک. تاریخ طبری، ۵۷۰۴/۱۳-۵۶۹۲.

رأی و حکمت پیشه، پند گیر» (طبری، ۵۶۹۸/۱۳) و در جای دیگر می‌گوید: «با دانشوران مجالست و مشورت و آمیزش بسیار کن» (همان: ۵۷۰۴). طبق گزارش ابن اثیر نیز طاهر بن حسین بر ضرورت علم ورزی (ابن اثیر، ۳۰۷/۱۶) مشورت با علما، مشورت با افراد خردمند، دانشور و مجرب و سفارش به آموختن حکمت از آن‌ها (همان: ۳۱۳/۱۶)، ضرورت تفکر در انجام کارها (همان: ۳۱۵/۱۶)، ضرورت مشورت با افراد کارآگاه و دانشمند قبل از انجام امور (همان: ۳۱۷/۱۶)، سفارش به مصاحبت و هم‌نشینی با علما و دانشمندان (همان: ۳۲۰/۱۶) اشاره کرده‌است. همین‌طور در حوزه وظایف حاکم در عمران ملک، در وصیت طاهر به ساختن راه‌ها با توجه به مسأله حفظ امنیتشان اشاره شده‌است همان‌طور که ساختن پل‌ها، مساجد، مدارس و رباط‌ها مکرراً مورد تأکید قرار گرفته‌است. در همان عهدنامه و نصایحی که طاهر خطاب به پسرش نوشته و منابع کهن با تحسین و ستایش آن را ذکر کرده‌اند آمده «مکان‌هایی ویژه برای مسلمانان بیمار مهیا کن تا بتوانند سرپناهی داشته باشند و کسانی را به این کار بگمار که با بیماران به نرمش و مهربانی رفتار کنند و پزشکانی را برای معالجه بیماری- هایشان فراهم آور و تا آنجا که امکانات مالی اجازه می‌دهد خواسته‌هایشان را برآورده ساز» (طبری، ۱۰۵۹/۳). همه اینها مواردی است که فضیلت حمایت حاکمان مسلمان از دانشوران علوم طبیعی را برای ارتقای مشروعیت نشان می‌دهد.

جایگاه علم و دانش در مرزبان‌نامه ابن رستم باوندی

مرزبان‌نامه کتابی است به زبان طبری که توسط مرزبان بن رستم بن شروین باوندی از شاهزادگان باوندی طبرستان در قرن چهارم هجری نوشته شده‌است. هرچند اصل کتاب در دسترس نیست اما نسخه‌هایی از آن در اوایل قرن هفتم هجری به همّت سعدالدین وراوینی و محمد بن غازی گردآوری شده و تحت عنوان مرزبان‌نامه وراوینی و روضه‌العقول باقی ماند (صفا، ۱۳۷۳: ۱۰۰۵/۲-۱۰۰۶). باوندی در باب سوم کتاب خود ضمن داستانی تحت عنوان شاه اردشیر با دانای مهران به بزرگ‌ترین نعمت را علم و حکمت می‌داند که بالاتر از

لشکر و ثروت پادشاه است. داستان گفتگوی آن دو در ادامه می‌آید: «شاه اردشیر با دانای مهران به خلوتی ساخت و ازو درخواست که خوردنی از پوشیدنی جدا کند و از بهر هر ماکولی و ملبوسی وعائی و جائی مخصوص گرداند. دانای مهران به گفت بدانک من اجزاء این جهان را مجموع کرده‌ام در یکجای و مهر قناعت برو نهاده اگر متفرّق کنم هر یک را موضعی یابد و از بهر آن حافظی و مرتّبی بکار آید و اعداد و اعیان آن بیشتر گردد پس کار بر من دراز شود و تا در نگری این اژدهای خفته را که حرص نامست بیدار کرده باشم و زخم دندان زهرآلوده او خورده. اردشیر گفت از تنگی مقام و مأموای خود میندیش که مرا سراهای خوش و خرّمست با صد هزار آیین و تزیین چون نگار خانه چین آراسته صحن‌های آن از میدان وهم فراخ‌تر و سقف‌های آن از نظر عقل عالی‌تر خان‌هائی چون رای خردمندان روشن و چون روی دوستان طرب افزای هر کدام که خواهی و دلت بدان فرو آید اختیار کن تا بتو بخشم و مهران به گفت معلومست که صدمه هادم اللذات چون در رصد کاشانه کیان و کاخ خسروان همچنان درگرداند که کومه بیوه زنان و با قصر قیصر همان تواند کرد که با کلاته گدایان و داهیه مرگ را چون هنگام حلول آید راه بدان عمارت عالی معتبر همچنان یابد که بدین خرابه مختصر و زوال و فنا بساخت و ... و بدان ای ملک که من لشکری و نعمتی بهتر از این که تو داری دارم گفت چگونه دانای مهران به گفت این نعمت که داری چون ببخشی با تو بماند گفت نی گفت چون خواهی که بنهی بنگهبان محتاج باشی گفت بلی گفت اگر کسی از تو قوی‌تر متعرض شود از دست تو انتزاع تواند کرد گفت بلی گفت چون از این جهان بگذری با خود توانی برد گفت نی گفت ای ملک آن نعمت که من دارم علمست و حکمت که تا خلق را بهره تعلیم بیشتر گیرد و در خزانه حافظه من بهیچ امینی و حفیظی نیاز ندارد و دست هیچ متغلبی جبار و جابری قهّار بدو نرسد و بوقت گذاشتن از این منزل انقطاع و جدائی صورت نبندد و ثمره انتفاع آنجا زیادت دهد ملک گفت این بهتر» (مرزبان بن رستم، بی تا: ۷۰-۷۲).

«مہتران را دانستن علم پیشہ‌ها لابد است»: جایگاہ علم و دانش در قابوس نامہ

عنصرالمعالی زیاری

قابوس نامہ، از آثار ارزشمند زبان فارسی است کہ توسط عنصرالمعالی قابوس بن وشمگیر زیاری (۴۷۵-۴۱۲ ه‍.ق) از شاہزادگان زیاری طبرستان در قرن چهارم و پنجم ہجری نوشتہ شدہ است. دانشمندانی مانند بیرونی و مورخان برخی از امیران این سلسلہ را بہ سبب داشتن عقل و فضل و علاقہ بہ علوم و فنون ستودہ اند چنانکہ ابونصر عتبی، در بارہ قابوس بن وشمگیر می نویسد «از ملوک اطراف و اکابر اقطار جهان بہ شرف نفس و مکارم اخالق و وفور عقل و کمال فضل» است (عتبی، ۱۳۷۴: ۲۴۵). همچنین می نویسد «بہ سبب عدل و رأفت و انصاف و معدلت آراستہ و بر اہتمام بہ حال رعیت و اعتنا بہ مصالح زیردست، حریص و در فنون علوم آداب متبحر و در جمع میان ذرایت، شمشیر و ذالقت قلم، متفرد» (ہمانجا).

عنصرالمعالی این اثر را در چہل و چہار باب برای فرزند خود گیلانشاہ نوشتہ شدہ است تا تجربیات و مسائل مختلف زندگی و آئین حکمرانی را از این طریق بہ او بیاموزد. وی در باب سی و یکم تحت عنوان طلب علم دین و قضا و جز آن و در ذکر سودمند بودن علوم بخصوص، پزشکی، منجمی و مہندسی و ... می گوید «بدان ای پسر کہ در اول سخن گفتم کہ از پیشہ‌ها یاد کنم، غرض پیشہ نہ دکان داریست، ہر کاری کہ مردم کند و بر دست گیرد آن چون پیشہ است، باید کہ آن کار را نیک بدانی ورزیدن تا از آن بر توانی خوردن. اکنون چنانکہ من ہمی بینم ہیچ پیشہ و کاری نیست کہ [آدمی] آن بجوید کہ آن پیشہ را از داستان و نظام مستغنی دانی الا کہ ہمہ را ترتیب دانستن باید. و پیشہ بسیارست، ہر یکی را جدا شرح کردن ممکن نشود، قصہ دراز گردد و کتاب من از نہاد واصل بشود و لکن از ہر صفت کہ هست از سہ وجہ است: یا علمی است کہ تعلق بپیشہ دارد، یا پیشہ است کہ تعلق بعلم دارد، یا خود [پیشہ است نص] بسر خویش. اما علمی کہ تعلق بپیشہ دارد چون طبیعی و منجمی و مہندسی و مساحی و شاعری و مانند این، و پیشہ [ای] کہ تعلق بعلم دارد چون خنیاگری و بیطاری و بتائی و کاریزکنی و مانند این، و این ہر یکی را سامانیست کہ اگر تو رسم و سامان این ندانی

اگر چه استاد کسی باشی در ان باب چون اسیری باشی. پیشهای [نص] خود معروفست، بشرح حاجت نیوفتد و لکن من چندانکه صورت بندد بگویم و سامان هر يك بتو نمایم از آنچه از دو بیرون نبود: یا خود ترا بدین دانش نیاز افتد از اتفاق روزگار و حوادث‌های زمانه، باری بوقت نیاز از اسرار هر یکی آگاه باشی. پس اگر نیازت نباشد و همچنین مهتر باشی که هستی، مهتران را هم علم پیشه‌ها دانستن لابد است» (عنصر المعالی، ۱۳۴۵: ۱۵۷-۱۵۸).

البته در عین حال وی معتقد است «بزرگوارترین علم، علم دینست که اصول او نردبان توحیدست و فروع او احکام شرع است و مخرقه او نفع دنیا» (همان: ۱۵۸). وی همچنین در باب سی سوم کتاب خود تحت عنوان در علم طب، از این رشته زیاد سخن می‌گوید و به فرزند خود می‌گوید: «و اندر این باب سخن بسیار گفتم از آنکه من علم طب را دوست می‌دارم که علم معتبرست و بسیار از آن گفتم که هرکه چیزی را دوست دارد از او بسیار گوید اما اگر اتفاق این علم نیفتد، علم نجوم علمی شریف است، جهد کن در آموختن آن، که علمی سخت بزرگست» (همان: ۱۶۰). وی به فرزندش توصیه می‌کند «گر طالب علم باشی پرهیزگار و قانع باش و علم دوست و دنیا دشمن و بردبار و خفیف روح و دیر خواب و زودخیز و حریص بکتابت و درس و متواضع و آگاه از کار» (همان: ۱۵۸). «و علم را نیکو بدان و آنچه بدانستی به نیکوترین عبارتی بکار دار» (همان: ۱۶۱). و در باب سی و چهارم کتاب خود تحت عنوان علم نجوم و هندسه می‌گوید: «و اگر منجم باشی جهد کن تا بیشتر رنج خویش در علم ریاضی بری که علم احکام علمی وافرست داد او بتمامی نه توان دادن بی خطائی از آن که کس چنان مصیب نباشد که بروی خطائی نرود» (همان: ۱۸۵).

علم‌پروری و حمایت از عالمان در اندرنامه‌های مشهور دوره سلجوقی

بنا به نظر برخی از محققان از جمله شرق‌شناسان به دلایل سیاسی و مذهبی جایگاه علم در ایران دوره سلجوقی دچار رکود و تنزل گردید (رنان، ۱۳۷۱؛ سارتن، بی‌تا: ۸۴۴؛ کسایی، ۱۳۶۲: ۱۹) اما با این حال حمایت حاکمان و افراد درون ساخت قدرت از دانشمندان و

ساخت نهادهای آموزشی چون مدارس و کتابخانه‌ها همچنان رواج داشت و چه بسا بیشتر هم شد اما بیشتر در جهت گسترش علوم دینی قرار داشت (کسانی، ۱۳۷۴) هرچند بعضی محققان بر رونق علوم عقلی نیز در این دوره تأکید دارند (دلیر و کاظمی، ۱۳۹۵: ۲۳-۳۸). با این همه مهم‌ترین منابع اندرنامه‌ای ایران دوران اسلامی تا پیش از حمله مغولان به وزیر معروف دوره متقدم سلجوقی یعنی خواجه نظام الملک تعلق دارد که الگویی ایده‌آل برای تاریخ‌الوزراء نگاری این دوران بوده است (طباطبایی، ۱۳۸۵) همان‌طور که یکی از مهم‌ترین اندیشمندان دوران اسلامی یعنی امام محمد غزالی با تألیف آثاری در حوزه سیاست و قدرت و نیز اندیشه اسلامی، منظومه جامعی از تفکر اسلامی درباره روابط دانشوران با حاکمان را در این دوران ارائه کرد (کرون، ۱۳۸۹: ۲۶۱، ۳۹۹-۴۱۸؛ طباطبایی، ۱۳۸۳: ۱۹۰-۱۹۱).

اهمیت علم در سیاست‌نامه نظام الملک طوسی

خواجه نظام الملک طوسی، وزیر نامدار سلجوقیان بزرگ، با نگارش سیرالملوک/ سیاست‌نامه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین متون حوزه ادبیات سیاسی ایران، در پرورش و تداوم اندیشه اندرنامه‌ای درباره رابطه حاکمان و دانشوران تأثیر بسزایی داشته است.

نظام الملک بر این باور است که واجب است پادشاه به علمای دین احترام بگذارد و حقوق ایشان را از بیت‌المال بدهد. در هفته یک یا دو بار علما دین را راه دهد و امر حق‌التعالی و حکایت‌های پادشاهان عادل را بشنود (نظام الملک طوسی، ۱۳۴۴: ۶۸). همچنین از قول سفیان ثوری نقل می‌کند: «بهترین سلطانان آنست که با اهل علم نشست و خاست کند و بدترین علما آن عالم است که با سلطان نشست و خاست کند» (همان: ۶۹). و معتقد است که پادشاه باید به علم و دانش اهمیت دهد زیرا که علم برای او یاری دهنده است و سعادت دو جهان برای او دارد. چنانکه فریدون و اسکندر و اردشیر و انوشیروان عادل و عمر بن خطاب و عمر بن عبدالعزیز، هارون و مأمون و معتصم و اسماعیل بن احمد سامانی و محمود غزنوی حاکمان و پادشاهانی دانا بودند و نام آن‌ها در جهان بزرگ است و به دلیل کارهای بزرگ آنان

تا قیامت از آن‌ها به نیکی یاد می‌کنند (همان: ۶۹-۷۰).

وی در فصلی تحت عنوان «اندر ندیمان و نزدیکان و ترتیب کار ایشان» بر این باور است که پادشاه ناگزیر است تا ندیمان و همراهان شایسته داشته باشد و باید با بزرگان و پیران جهان دیده چاره‌اندیشی کند تا کارها به وجه و منوال خود پیش برود (همان: ۱۰۵). به همین دلیل «بعضی از پادشاهان طیب و منجم را ندیم کرده‌اند تا بدانند که تدبیر هر یکی چیست و چه باشد او را و چه سازد» (همان: ۱۰۶).

خواجه نظام‌الملک همچنین نمونه‌هایی از این پند و اندرزها را ذیل عنوان «اندر مشاورت کردن حاکمان با دانشمندان و حکیمان در کارها» آورده است و به این مهم تأکید داشته است. نظام‌الملک به شاه توصیه می‌کند که اگر می‌خواهد خوب حکومت کند باید پیامزد که بر حسب خرد رفتار کند و علم و دانش را دوست بدارد (همان: ۱۰۸-۱۰۹). همین‌طور آمده است «مشاورت کردن از قوی رأی بود و از تمام عقلی و پیش‌بینی چه هرکس با دانش باشد و هریک چیزی دانند یکی بیشتر و یکی کمتر و یکی دانشی دارد و هرگز کار نه بسته است و نه آزموده و یکی دیگر همان دانش دارد و تجربت کرده» (همان: ۱۰۸).

جایگاه دانش و علم‌پروری در نصیحة‌الملوک و کیمیای سعادت غزالی

نصیحة‌الملوک از آثار مهم اندرزنامه‌ای محمد غزالی (د. ۵۰۵هـ) و از مشهورترین کتاب‌ها درباره اصول کشورداری، آموزش شاهزادگان و اخلاق اسلامی به‌شمار می‌رود که در سال ۵۰۳ قمری به زبان فارسی نوشته شده است. در نصیحة‌الملوک که موضوع آن حکمت عملی است و به سه قسمت تهذیب اخلاق و سیاست مدن و تدبیر منزل پرداخته است و به بخش کشورداری بیش از دو بخش دیگر اهمیت داده است، نمونه حکایات و پند و اندرزهایی را در ضرورت کسب علم و دانش، مشورت کردن با افراد دانا و حمایت حاکمان و امیران از افراد دانشمند بیان شده که در ادامه به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌شود. وی در بابی تحت عنوان «در حکمت‌های داناان» می‌گوید «نقل است که حکیمی گفت مردم چهار گروه‌اند یکی

آنست که داند و نداند که داند وی فراموش کار است یاد دهدش. و یکی دیگر آنست که نداند و داند که نداند، وی در پی راهنمایی است، راه نمائیدش. و یکی دیگر آنست که نداند و نداند که نداند وی جاهل است از او دور باشید» (غزالی، ۱۳۱۷: ۱۲۱). و در جای دیگر می‌آورد: «مردی از حکماء پیشین چند سال گرد جهان می‌گشت و این شش سخن مردمان را می‌آموخت و می‌گفت هر که را علم نیست او را عزّ دو جهان نیست و هرکه را حلم نیست او را از علم خویش منفعت نیست و هر که را پرهیزکاری نیست او را به نزدیک خدای تعالی بزرگواری نیست» (همان: ۱۲۲). همچنین در جای دیگر بر لزوم اهمیت علم و دانش با این حکایت تأکید می‌کند. حکمای یونان را گفت اما پنج چیز را باید جهد یابد. اول علم دوم دبیری سیم سواری چهارم بهشت پنجم رهائی از دوزخ (همان: ۱۲۴). وی همچنین ضمن حکایتی دیگر از دانشمند درباری که حقوق دریافت می‌کند می‌گوید «زنی از بزرجمهر مسأله‌ای پرسید بزرجمهر گفت مرا جواب مسأله درین وقت یاد نیاید زن گفت مال بسیار از پادشاه می‌ستانی از بهر دانش خویش و جواب مسأله من نمی‌دانی گفت من آنچه از پادشاه می‌ستانم بدان است که میدانم اگر بدان بستانمی که ندانم اگر همه مال جهان مرا دهند بسند نیاید» (همان: ۱۲۵). وی همچنین در لزوم رعایت احترام استاد می‌آورد «اسکندر را پرسیدند که چراست که استاد خویش را عزیزتر از پدر خود می‌داری گفت از بهر آنکه پدر من سبب زندگانی فانی من است و استاد من سبب زندگانی باقی منست» (همان: ۱۲۵). و در لزوم اهمیت خردورزی می‌نویسد: «نقل است که گروهی از حکما از بزرجمهر پرسیدند که ما را از باب حکمت چیزی یاد ده چنانکه منفعت دارد ما را بتن و جان تا بدان بکشیم و ایزد تعالی پاداش نیکی دهد، گفت آگاه باشید که چهار چیز بینایی چشم بیفزاید، و چهار چیز بینایی بکاهد، و چهار چیز تن را فربه کند، و چهار چیز تن را بیمار کند و چهار چیز تن را درست کند، و چهار چیز تن را شکسته دارد، و چهار چیز دل را زنده دارد و چهار چیز دل را بمیراند... اما آن چهار چیز که دل را زنده کند یکی خرد شایسته دیگر استاد دانا و همباز (شریک)، امین و عیال موافق و دوست سازگار و مساعد» (همان: ۱۲۵-۱۲۷). وی همچنین بارها با آوردن

حکایت‌های متعدد از لزوم ارج نهادن به مقام دانشمندان و نتیجه وار داشتن این طبقه از مردم سخن می‌گوید. چنانچه می‌نویسد «سقراط حکیم گوید پنج چیز مردم را تباه کند بر دوستان فریب دادن و از خداوندان دانش روی گردانیدن و خویش را خوار داشتن و کبر از ناسزا کشیدن و از پی هوای دل رفتن» (همان: ۱۲۷). و در جای دیگر می‌گوید: «حکیم گوید چهار کار بد است که اگر مردم آن بکنند هم بدین جهان و هم آن جهان مکافات بیاید و اگر درین جهان بوی نرسد بفرزندان وی رسد بیشک یکی غیبت خلق را و گفته‌اند که غیبت سوار است و زود اندرافتد و دیگر علما را خوار داشتن که گفته‌اند هر که علما را خوار دارد خوار گردد» (همان: ۱۳۵-۱۳۶).

غزالی همچنین در دیگر اثر خود به نام کیمیای سعادت که در آخرین سال‌های قرن پنجم هجری قمری نوشته‌است، مردم و پادشاه را به خردورزی و به کار بردن عقل توصیه می‌کند. وی در بخش تحت عنوان «در طلب علم کردن» به نقل از پیامبر (ص) علم را فریضه‌ای می‌داند که بر همه مسلمانان واجب است (غزالی طوسی، ۱۳۵۴، ۱۳۱/۱). و هیچ کاری را بزرگوارتر از علم نمی‌داند. به تعبیر وی «چون بدانستی که عامی به هیچ وقت از این خطر خالی نباشد، از اینجا معلوم شود که هیچ کار، که آدمی بدان مشغول خواهد شد، فاضل‌تر و گوارتر از علم نخواهد بود. و هر پیشه که بدان مشغول خواهد شد برای طلب دنیا خواهد بود، و علم بیشتر خلق را در دنیا از دیگر پیشه‌ها بهتر» (همان: ۱۳۵). به اعتقاد وی کسی که به دنبال علم‌آموزی می‌رود، علم سبب حراست مال وی می‌شود، سبب جایگاه و عزت او در دنیا و سعادت اخروی می‌گردد (غزالی: ۱۳۵۴، ۱۳۵/۱).

اهمیت علم و علم‌پروری در اغراض السیاسه فی اغراض الریاسه

یکی دیگر از متون گران‌قدر ادب پارسی قرن ششم هجری قمری، اغراض السیاسه فی اغراض الریاسه اثر محمد بن علی ظهیری سمرقندی است. این کتاب از آثار مهم اجتماعی و سیاسی که به تعبیر مصحح این اثر جعفر شعار «امیران و سیاستمداران را سودمند می‌افتد و اندیشه

آنان را نیرو می‌بخشد» (ظهیری سمرقندی، ۱۳۴۹، مقدمه مصحح: چهار). نویسنده بنای کتاب را بر سخنان آموزنده‌ای از زبان پادشاهان، امیران، فیلسوفان و دانشمندان ایرانی و غیرایرانی و همین‌طور پیامبران، خلفا و امامان قرار داده‌است و تنها به بیان مطالب اخلاقی و اجتماعی بسنده نکرده‌است. در این اثر گاهی در باب دانش‌های گوناگون مثل فلسفه، حکمت، موسیقی، نجوم، ریاضی و معماری از زبان دانشمندان شرحی آورده‌است (همان: مقدمه مصحح: چهار).

ظهیری سمرقندی دانشمندان و حکیمانی چون بطلمیوس را به دلیل بهره‌مندی از عقل و خرد ستایش کرده‌است و علت بزرگی و سعادت بطلمیوس را این امر می‌داند که «با پادشاه وقت بر سبیل منادمت مخالفت داشت و روزگار به حکمت و تجربت همی گذاشت» (همان:

۱۲۱). وی همچنین منزلت و عظمت علم را از اقسام جوهر و گنج‌ها بالاتر می‌داند

العلم فيه جلاله و مهابه و العلم انفع من كنوز الجوهر

تفنی الكنوز علی الزمان و عصره و العلم یبقی باقیات الاعصر (همان: ۱۲۲).

چنانچه در بخش افلاطون حکیم از قول او می‌گوید: «در شریعت ریاست و سنت سیاست و قوانین عدل و قواعد انصاف و فضل بر ولات و سلاطین و اکابر و اصحاب دولت به فتوی عقل و دستور خرد محرم و منهی است» (همان: ۱۲۸). وی عمل کردن پادشاه بر اساس عقل و خرد را «وحی الهی و الهام پادشاهی» می‌داند و معتقد است فرمانروایان این نصیحت‌ها و مواضع را باید آینه اعتبار خودش بسازد و قوانین ملک‌داری را بر اساس عدل، فضل و دانش قرار دهد تا «دولت و مملکت او از انتقال و زوال آمن و ساکن ماند» (همان: ۱۲۹). همچنین از قول اردشیر ساسانی، ارزش و زینت پادشاهی را به دین و دانش می‌داند.

همچنان که «قوت و رونق دین به هیبت شمشیر قایم باشد» دین و پادشاهی و دانش و شمشیر را همراه و ملازم یکدیگر می‌داند (همان: ۱۶۶) و معتقد است «ترجمان دانش و دین قلم است و پاسبان ملک و دولت شمشیر» (همانجا).

ظهیری سمرقندی همچنین از قول شاپور دوم ساسانی در سودمندی علم و مشورت با

حکما و کسب معرفت می‌گوید همچنان که باران، زمین مرده را احیا می‌کند «مرده عطش غفلت را به آب حیات علم» زنده می‌گرداند و به «نبات زهد و شکوفه حکمت و ثمره عفاف بیاراید تا از خرمن طاعت خوشه معرفت حاصل آید و جان مرد متقی به ذخیره طاعت مستظهر گردد و زاد عقبی بردارد، و آن کلام حکما و مواعظ انبیاست» (همان: ۱۷۴). وی همچنین نقل می‌کند زمانی که شاپور ساسانی به زیرکی از بند پادشاه روم به کشور رسید گفت «اندازه خردها در بلاها پدید آید. یعنی عقل و خرد از برای تدبیر و تقدیر آفریده آمدست و تدبیر بی مدد علم و مادّت حکمت به حلیت صواب مزین نشود و علم و حکمت از تبصرت و تجربت زاید و تجربت و تبصرت بی قیاس و فکرت مصوّر و میسر نگردد» (همان: ۱۷۹-۱۸۰).

همین طور از قول انوشیروان ساسانی نقل می‌کند که «فاضل‌ترین شاهان از وزیر بی‌نیاز نباشد» (همان: ۱۹۷) و ذکر می‌کند اسکندر جزو داناترین مردمان بود و این امر به سبب «امداد حکمت و مدد الهام ربانی مخصوص، چندین حکمای عالم و ندمای فاضل داشت و هیچ عزیمت بی استطلاع رای ایشان به نفاذ نرساند» (همان: ۱۹۸). به همین دلیل زیرکان گفته‌اند «إذا شاورت العاقل صار عقله لك» (همانجا). تا جایی که درجه و ارزش یک عقل را از رأی و تدبیر صدهزار سوار زره‌پوش بالاتر می‌داند و معتقد است «اگر دو عقل به هم بییوندند جهان را زیرورو می‌کنند» (همانجا). همچنین در بخش مربوط به دوران حکومت خسرو پرویز بر این باور است؛ اگر اصحاب دولت به پند و نصیحت خردمندان توجه نکنند «به رشد و صلاح نگراید» (همان: ۲۰۸).

ظهیری سمرقندی همچنین در ذکر دوران خلافت مأمون عباسی می‌نویسد «ای خسرو عادل و ای پادشاه کامل، جهانداری بی‌عدل و فضل و علم و رأی و تدبیر ثابت و پایدار نباشد» (همان: ۳۱۸) و نیز «رأی و نظر پادشاه حتی اگر مانند نور ماه روشن و درست باشد باز از رأی و نظر وزرای با تجربه دانشمند و حکیم و فاضل بی‌نیاز نباشد» (همان: ۳۲۷). وی همچنین می‌نویسد روزی هارون الرشید از در مکتب محمد امین پسرش رد می‌شد دید معلمش او را کتک می‌زند. گفت «اضربه و اقتله فلان یموت خیر من ان یموق بزن و بکش، بمیرد به که

نادان برآید» (همان: ۳۲۱). به اعتقاد ظهیری سمرقندی «چنانکه زندگی کالبد به روان است و زندگی روان به دانش است و کالبد بی‌روان بر روان بی‌دانش شرف و مزیت دارد. پس هرکه خواهد تا روان او به حیات ابدی زنده گردد، به تحصیل علم و حکمت کوشد از بهر آنکه معارج نفوس عالمه در ترقی عالم علوی علم و حکمت است» (همان: ۳۲۱) به همین دلیل گفته‌اند «اذا شاورت العاقل صار عقله لک» (همان: ۳۲۷).

جایگاه علم و علم‌پروری در نهج‌المسلوک فی سیاست الملوک

این کتاب اثر عبدالرحمن بن عبدالله شیزری (۵۸۹هـ) به زبان عربی است. وی مقارن با سلاطین زنگی و سلاطین ایوبی و اتابکان ترکمن که برای سلاطین سلجوقی کار می‌کردند بوده است (شیزری، ۱۴۱۴: ۹). این کتاب مشتمل بر اصول حکمت، ادب و سیاست و کشورداری است. به تعبیر مصحح کتاب محمد احمد دمج، نویسنده به مسئله قدرت سیاسی می‌پردازد، دولت را نقطه شروع توصیه‌ها و دستورات خود می‌داند و آداب، اخلاق سیاسی و ویژگی‌های فردی حاکم را مورد بحث قرار می‌دهد^{۱۲} (همان: ۲۱).

عبدالله شیزری در باب اول کتاب خود تحت عنوان «فی فضل الادب و افتقار الملک الیه» به نقل از بزرگمهر می‌نویسد «پدر و مادر اگر اخلاق و دانش را به فرزندان خود بیاموزند و به ارث بگذارند، به وسیله آن‌ها ثروت به دست می‌آورند و به واسطه آن‌ها به بالاترین درجات می‌رسند (همان: ۶۹). در جایی دیگر معتقد است «علم گنج بزرگیست که هیچ وقت از بین نمی‌رود»^{۱۳} (همانجا). همچنین در باب سوم کتاب خود تحت عنوان «فی معرفه القواعد الادب» می‌نویسد «اگر خدا خیر مردم را بخواهد، علم را در پادشاهانشان قرار می‌دهد و سلطنت را در علمایشان»^{۱۴} (همان: ۷۲). در همین باب از قول حکما نقل می‌کند «علم حافظ

۱۲. ما أورثت الآباء ابناءها شيئا افضل من الادب، لأنها اذا أورثتها الادب و العلم اكتسبت بهما الاموال و نالت بهما أعلى المراتب.

۱۳. و العلم كنز العظیم لا يفنى.

۱۴. و كان يقول اذا أراد الله بالناس خيرا جعل العلم في ملوكهم و الملك في علمانهم.

پادشاهان است زیرا آن‌ها را از ظلم باز می‌دارد و آن‌ها را به بردباری باز می‌گرداند و از آسیب محافظت می‌کند و نسبت به رعایا دلسوزی می‌کند»^{۱۵} (همانجا).

همچنین در باب چهارم کتاب خود تحت عنوان «فی معرفه ارکان المملکه» به هنگام بیان خصلت‌های وزیر اولین ویژگی را که برای وزراء برمی‌شمارد، علم است^{۱۶} (همان: ۸۳). وی در همین باب به نقل از شخصی به نام عبدالرحمن می‌نویسد «هیئتی از سرزمین روم نزد مأمون آمدند و ایشان را تکریم کردند و چون به کشور خود بازگشتند، به حکیمانشان گفتند ما هرگز سلطنتی بدین شکوه و عظمت و خردورزی ندیده‌ایم. نه هیچ کس در پایه شایستگی و لیاقت، همچون وزیرش جناب فضل‌بن‌سهل که جز جوانی نقصی در او پدیدار نیست، چرا که رسم سلاطین معمولاً آن بوده که شیوخی را به وزارت می‌گزیدند که دانش را با تجربه و مهارت در رهبری تجمیع کرده‌اند»^{۱۷} (همان: ۸۵).

نتیجه

رویکرد برون علمی در باره جایگاه علم در فرهنگ اسلامی در نسبت با قدرت سیاسی بر مبنای رویکرد فرهنگی یافته‌های ارزشمندی از کارکردهای علم در فرهنگ سیاسی اسلامی را نشان می‌دهد. برآمدن و بقای قدرت سیاسی در فرهنگ سیاسی اسلامی و اعمال قدرت حاکمان به مشروعیت قدرت حاکمه بستگی داشت. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد یکی از این مبانی مشروعیت در فرهنگ سیاسی ایران در دوران اسلامی، ضرورت حمایت حاکمان و توجه آنان به علم و عالمان بوده است که در نصایح الملوک به عنوان متونی درباره مشروعیت

۱۵. العلم عصمت الملوك لانه يمنعهم من الظلم ويردهم الى الحلم ويصدهم عن الاذيه ويعطفهم على الرعيه.

۱۶. و اعلم انه لا بد ان يعتبر في الوزير عشره اوصاف احدها العلم.

۱۷. و ان وفدا قدمو على مامون من بلاد الروم فأكرمهم فلما رجعوا الى بلادهم قال عقلاؤهم: ما رأينا مثل المأمون جلاله و عظمه و عقلا و لا رأينا مثل وزيره في حسن سمعته و كمال أوصافه لولا أنه حديث السن و من شأن الملوك أن يستوزروا المشايخ الذين اجتمعت لهم الحليه و الرياسه و العلم و التجربه.

قدرت سیاسی مطرح می‌شود.

اندرزنامه‌ها دوران اسلامی از قدیمی‌ترین گونه‌های آثار تعلیمی در اخلاق سیاسی و نشان‌دهنده سنتی فکری در تداوم اندیشه سیاسی ایران پیشااسلامی در دوران اسلامی هستند. این آثار در زمینه ترسیم الگوی حکمرانی مطلوب و پادشاهی شایسته، ارائه قواعد و آیین‌های کشورداری، جایگاه دانشوران و کارکردهای علم در مشروعیت‌بخشی به حاکمیت و ساختار سیاسی دارای ایده‌های متنوعی با آبشخورهای فکری گوناگون فرهنگی، دینی و عرفی و اسلامی هستند. اندرزنامه‌ها با استفاده از امثال و حکم و نیز آیات و احادیث و همین‌طور حکایات تاریخی از سیره حاکمان و فاضلان و دانشوران تلاش دارند مخاطب اصلی خود را که حکومت و فرومانروایانند به سمت ترویج علم به عنوان یکی از فضیلت‌های اخلاق حکمرانی شایسته سوق دهند. یکی از اصول عمده در اندیشه سیاسی در اندرزنامه‌های ایران دوران میانه اسلامی و یکی از ایده‌هایی که در اندرزنامه‌ها به حاکمان توصیه شده‌است، لزوم توجه به دانش و دانشمندان است زیرا علم مهاری بر قدرت است. با توجه به نیاز حاکمان و ساختار قدرت به مشروعیت، مجالست و مشاورت با اهل فضل علم به عنوان تدبیری سیاسی و سنتی بایسته در عبارت‌های مختلف ارائه می‌شود. رابطه علم‌پروری و مشروعیت حاکمان از منظر اندرزنامه‌نویسان دوره قرون متقدم و میانه اسلامی برآمده از هم راستایی حقیقت و قدرت و دانش در جهان‌بینی خیمه‌ای اندامواره دوران پیشامدرن جامعه اسلامی به عنوان جهانی عادلانه و عادلانه و طبیعی و منظم بوده‌است که نیازمندی عالمان و حاکمان به یکدیگر را در سلسله مراتب سعادت دنیوی و اخروی ضروری می‌ساخته‌است. همین ایده نظری در سطح روابط عملی در حوزه اجتماعی بازتاب یافته بود و در نتیجه شاهد حضور دانشوران در کنار قدرتمندان در دوران خلافت و امارت‌های اسلامی هستیم. جایگاه علم در نظام اخلاقی اسلامی نشان‌دهنده این است که می‌توان تبیینی ساختاری مبتنی بر زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی را از رابطه حاکمان مسلمان با دانشوران علوم طبیعی نیز مانند علوم دینی برای کسب مشروعیت ارائه کرد.

کتاب‌نامه

- آدامسون، پیتر (۱۳۹۸). فلسفه در جهان اسلام. ترجمه زرین مناجاتی و حنیف امین بیدختی، تهران: شونند.
- ابن بلخی (۱۳۸۵). فارسانامه. به کوشش گای لیسترانچ و رینولد آلن نیکلسون، تهران: نشر اساطیر.
- ابن خلدون (۱۳۷۵). مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمدپروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن مسکویه، ابوعلی (۱۳۶۶). تجارب الامم. طهران: دار سروش للطباعة و النشر.
- ابن مقفع، عبدالله (۱۴۲۳). کلیله و دمنه. بیروت: عاله الکتب.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۸۱)، الفهرست. ترجمه رضا تجدد، تهران: اساطیر.
- همو (بی‌تا). الفهرست. بیروت: دارالمعرفه.
- ارکون، محمد (۱۳۹۵). انسان‌گرایی در تفکر اسلامی. ترجمه احسان موسوی خلخالی، تهران: نشر طرح نقد
- استیس، والتر ترنس (۱۳۹۵). دین و نگرش نوین. ترجمه احمدرضا جلیلی، تهران: حکمت.
- بخاری، محمد بن عبدالله (۱۳۶۹). کلیله و دمنه (داستان‌های بیدپای). ترجمه پرویز ناتل خانلری و محمد روشن، تهران: انتشارات خوارزمی.
- برک، پیتر (۱۳۹۹). تاریخ اجتماعی معرفت از گوتنبرگ تا دیدرو. ترجمه یاسر خوش‌نویس، تهران: کرگدن.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۷). احیای علوم سیاسی. تهران: نشر نی.
- بکار، عثمان (۱۳۸۱). طبقه‌بندی علوم از نظر حکمای مسلمان. ترجمه جواد قاسمی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- پزشکی، محمد (۱۳۸۳). چستی فلسفه سیاسی در حوزه تمدن اسلامی. قم: بوستان کتاب.
- حامد ابوزید، نصر (۱۳۹۴). متن، قدرت، حقیقت: اندیشه دینی میان اراده معرفت و اراده سلطه. ترجمه احسان موسوی خلخالی، تهران: نیلوفر.
- جابری، محمد عابد (۱۳۸۱). جدال کلام، عرفان و فلسفه در تمدن اسلامی. ترجمه رضا شیرازی، تهران: یادآوران.
- جعفریان، رسول (۱۳۹۳). مفهوم علم در تمدن اسلامی. تهران: علم.
- خزائلی، محمدباقر و منتظرالقائم، اصغر (۱۳۹۵). نقد و بررسی طبقه‌بندی علوم در تمدن اسلامی با

- تأکید بر نقش ایرانیان (قرن‌های سوم تا یازدهم هجری). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- درویشی، حدیث (۱۳۹۶). بررسی مضامین وصایای حاکمان در شرق جهان اسلام از قرن دوم تا هفتم هجری. پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی.
- دفتری، فرهاد (۱۳۸۰). سنت‌های عقلانی در اسلام. فریدون بدره‌ای، تهران: فروزان.
- دلیر، نیره و کاظمی، عاطفه (۱۳۹۵). علوم عقلی در عصر سلجوقی: بررسی و تحلیل جامعه آماری دانشمندان. تاریخ و تمدن اسلامی، شماره ۳۴.
- دوفوشه‌کور، شارل هانری (۱۳۷۷). اخلاقیات (مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی سده سوم تا سده هفتم هجری). ترجمه محمدعلی امیر معزی و عبدالمحمد روح‌بخشان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی و انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، (۱۳۶۴). اخبار الطوال. ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- همو، (بی تا). اخبار الطوال. بیروت: دارالفلم (دارالارقم بن ابی الارقم).
- رابینسون، چیس اف (۱۳۹۷). تاریخ‌نگاری اسلامی. ترجمه محسن الویری، تهران: سمت.
- رضایی‌راد، محمد (۱۳۷۹). مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی. تهران: طرح نو.
- رنان، کالین (۱۳۷۱). تاریخ علم کمبریج. ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
- روزنتال، اروین (۱۳۸۸). اندیشه سیاسی اسلام در سده‌های میانه. ترجمه علی ادرستانی، تهران: قومس.
- روزنتال، فرانتز (۱۳۸۵). میراث کلاسیک اسلام. ترجمه علیرضا پلاسید، تهران: طهوری.
- روزنتال، فرانتس (۱۳۹۲). دانش پیروزمند (مفهوم علم در اسلام قرون وسطا). ترجمه علیرضا پلاسید، تهران: نشر گستره.
- سارتز، جورج (۱۳۹۸). مقدمه بر تاریخ علم. ج ۱، ترجمه غلامحسین افشاری، تهران: دفتر ترویج وزارت علوم و آموزش عالی.
- شاکد، شائول (۱۳۸۸). از ایران زرتشتی تا اسلام. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- شرفی، عبدالمجید (۱۳۸۳). اسلام و مدرنیته. ترجمه مهدی مهریزی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شپین، استیون (۱۳۹۶). انقلاب علمی. ترجمه یاسر خوش‌نویس، تهران: کرگدن.
- شیرزی، عبدالرحمن بن نصر (۱۴۱۴). النهج المسلوک فی سیاسه الملوک. به‌کوشش محمد احمد دمج، بیروت: بحسون.

- سیسموندو، سرجیو (۱۳۹۵). مطالعات علم و تکنولوژی. ترجمه یاسر خوش نویس، تهران: سروش.
- صیامیان گرجی، زهیر، سعید ماخانی و محمدجلال ماخانی (۱۳۹۶). مبانی کیهان‌شناختی اندیشه سیاسی ایرانشهری با تأکید بر منابع زرتشتی. مطالعات تاریخ فرهنگی، ۳۱/۸.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۳). زوال اندیشه سیاسی در ایران (گفتار در مبانی نظری انحطاط ایران). تهران: کویر.
- همو (۱۳۸۵). خواجه نظام الملک طوسی: گفتار در تداوم فرهنگی ایران. تهران: ستوده.
- همو (۱۳۹۸). درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران. تهران: کویر.
- طباطبایی فر، سید محسن (۱۳۸۴). نظام سلطانی از دیدگاه اندیشه سیاسی شیعه. تهران: نشر نی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- همو (۱۹۶۷). تاریخ الطبری/ تاریخ الامم و الملوک. به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: بی‌نا.
- طوسی، نظام الملک ابوعلی حسن بن علی (۱۳۴۴). سیاست‌نامه. به کوشش محمد قزوینی، تهران: انتشارات کتابفروشی زوّار.
- ظهیری السمرقندی، محمد بن علی (۱۳۴۹). اغراض السياسة فی اغراض الریاسة. به کوشش جعفر شعار، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- عتبی، محمد بن عبدالجبار (۱۳۷۴). تاریخ یمینی. ترجمه جرفادقانی، به کوشش جعفر شعار، تهران: علمی و فرهنگی.
- عنصر المعالی کیکاووس (۱۳۴۵). قابوس‌نامه. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- غزالی طوسی، ابوحامد محمد (۱۳۱۷). نصیحة الملوک. به کوشش جلال همایی، تهران: چاپخانه مجلس.
- غزالی طوسی، ابوحامد محمد (۱۳۵۴). کیمیای سعادت. به کوشش حسین خدیوچم، تهران: فرانکلین.
- فارابی، ابونصر (۱۹۹۶). السياسة المدنیة. شرح علی بو ملحم، بیروت: دار و المكتبة الهلال.
- فارابی، ابونصر محمد (۱۳۷۱). سیاست مدینه. ترجمه جعفر سجادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۵). شاهنامه. به کوشش محمد رمضان، تهران: کلاله خاور (نشر پدیده).
- فیرحی، داوود (۱۳۸۲). قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام. تهران: نشر نی.
- همو، (۱۳۸۸). تاریخ تحول دولت در اسلام. قم: دانشگاه مفید.
- همو، (۱۳۹۸). نظام سیاسی و دولت در اسلام. تهران: انتشارات سازمان سمت.

- کراگ، هلگه (۱۳۹۶). مقدمه‌ای بر تاریخ‌نگاری علم. ترجمه محمدابراهیم باسط، تهران: انتشارات سمت.
- کرمر، جوئل. ل (۱۳۷۵). احیای فرهنگی در عهد آل بویه: انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی. ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کرون، پاتریشا (۱۳۸۹). تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام. ترجمه مسعود جعفری، تهران: نشر سخن.
- کسائی، نورالله (۱۳۷۴). مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن. تهران: امیرکبیر.
- کندی، اس (۱۳۸۵)، علوم دقیقه. در تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- گمینی، امیرمحمد (۱۴۰۲). ما چگونه ما نشدیم: نقد و بررسی فرضیه افول علم در ایران. تهران: کرگدن.
- گوتاس، دیمیتری (۱۳۸۱). تفکر یونانی، فرهنگ یونانی. ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- لاپیدوس، ایرام (۱۳۹۴). تاریخ جوامع اسلامی. ترجمه علی بختیاری‌زاده، تهران: انتشارات اطلاعات.
- متر، آدام (۱۳۹۳). تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری یا (رنسانس اسلامی). ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیرکبیر.
- مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۵۲). شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان. تهران: انجمن فرهنگ محبی، پرویز (۱۳۸۳). فنون و منابع در ایران (مقدمه‌ای بر تاریخ تکنولوژی و کاربرد مواد در ایران از قرن اول تا سیزدهم). ترجمه آرام قریب، تهران: اختران.
- محمدمدی ملایری، محمد (۱۳۷۴). فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی. تهران: توس.
- همو، (۱۳۸۰). تاریخ و فرهنگ ایران در انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی. ج ۴، تهران: توس.
- مرزبان باوندی، رستم بن شروین (بی تا). مرزبان نامه. به کوشش محمد قزوینی، تهران: انتشارات کتابخانه صدر تهران.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۲۵۳۶). مروج الذهب و معادن الجواهر. ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- معصومی همدانی (۱۳۹۸). تاریخ و فلسفه علم. تهران: هرمس.
- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱). احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم. ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- منشی، ابوالمعالی نصرالله (۱۳۶۷). ترجمه کلیله و دمنه. به کوشش مجتبی مینوی طهرانی، تهران:

چاپخانه سپهر.

میلی، آلدو (۱۳۷۹). علوم اسلامی و نقش آن در تحول علمی. ترجمه محمد رضا شجاع رضوی، مشهد: آستان قدس رضوی.

والبریج، جان (۱۴۰۰). خدا و منطق در اسلام: خلیفه‌گری عقل. ترجمه احمد کاظمی موسوی، تهران: نشر آگه.

نصر، سیدحسین (۱۳۹۰). اسلام، علم، مسلمانان و فناوری. ترجمه امیرحسین اصغری، تهران: اطلاعات.

همو، (۱۳۹۳). علم و تمدن در اسلام. ترجمه احمد آرام، تهران: علمی و فرهنگی.

هاف، توبی. ای (۱۳۸۴). خاستگاه نخست علم جدید اسلام، چین و غرب. ترجمه حمید تقوی‌پور، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله (۱۹۹۵). معجم البلدان. بیروت: دارالصادر.

یاوری، نگین (۱۳۹۷). اندرز به سلطان: نصیحت و سیاست در اسلام قرون میانه. ترجمه محمد دهقانی، تهران: نشر تاریخ ایران.

Blaydes, Lisa. Justin Grimmer, and Alison McQueen (2018). Mirrors for Princes and Sultans: Advice on the Art of Governance in the Medieval Christian and Islamic Worlds: *The Journal of Politics*. Volume 80, Number 4, October.

Brentjes, Sonja (2024). *Historiography of the History of Science in Islamicate Societies*, Abingdon, Oxon; New York, NY: Routledge.

Brentjes, Sonja, (2021). Science in persian, A History of Persian Literature, Editor: Ehsan Yarshater, Volume V: Persian Prose, Edited by Bo Utas, The Ehsan Yarshater Center for Iranian Studies & Columbia University, Tauris.

Brentjes, Sonja, (2023). Routledge Handbook on the Sciences in Islamicate Societies: Practices from the 2nd/8th to the 13th/19th Centuries (The Routledge Handbooks), Routledge, Taylor & Francis.

Born, Lester Kruger, (1928). The Perfect Prince: A Study in Thirteenth-and Fourteenth-Century Ideals. *Speculum: A Journal of Mediaeval Studies* (4):470-540.

Hankins, Thomas L (1979). In Defence of Biography: The Use of Biography in the History of Science, *Sci.*, xvii.

- Lambertini, Roberto. (2011). Mirrors for Princes. In Encyclopedia of Medieval Philosophy.
- Malagaris, George, (2020). Biruni, Oxford Centre for Islamic Studies, oxford university press.
- Marlow, L. (2013). Mirrors for Princes. In The Princeton Encyclopedia of Islamic Political Thought. Princeton University Press.
- Marlow, L. (2009). Surveying Recent Literature on the Arabic and Persian Mirrors for Princes Genre. History Compass.
- Shaked, s, Z. Safa, "ANDARZ," *Encyclopædia Iranica*, II/1, pp. 11-22, available online at <http://www.iranicaonline.org/articles/andarz-precept-instruction-advice>